

# قیام ایران

۱۴  
500  
ZUL  
1364

زیر نظر شورای نویسندگان

از کان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران

## شاپور بختیار:

# ملی گرایی، یاد زهر رژیم خمینی

هادی بهزاد

## اگر رفیق شفیقی، درست پیمان باش

در عرصه تلاش های ملی و در راه دستیابی به وطن غصب شده، آن نیازی که خواهی شیراز را در پی "رفیق درست پیمان" می کشید امروز نیاز اکبر ملیون واقعی است.

اما "درست پیمان" را کجا و چگونه باید شناخت؟

آیا همینکه "شعار" خود را در زبان دیگری یافتی، "درست پیمان" را هم یافته ای؟

تجربه می گوید تا ملی بشناسی از این و آن است و خیلی بیشتر از این به بیند که چطور چندی است، این کلمه "ملی" و "مشروطه چهره رونقی وجه" هوا خواهی یا یافته است؟

از زبان آن "خلقی مسلمان و نامسلمان" که به تکرار و تکرار روزگاری دراز که "ملت" را به "امالت حق پرولتاریا" و مستغفان "فروخته و موجودیت آنرا" محصول و مخلوقی "بورژوازی" خوانده است و نیز از زبان آن کس که مشروطه را در پی امتیازات خود سر بریده است امروز چه بیدرنگ کلمات "ملت" و "ملی" و "مشروطه" جاری میشود

آنقدر که گوئی در سرشت این جماعت تحولی و پانته نقلی چنان روی داده که هستی را زیرورو کرده است.

البته چندان حیرت انگیز نیست که انسانی در مسیر تجربه ها دگرگون شود بر اعتقادات گذشته خود پشت کند و به حساب دریاقت های تازه به باورها و تاز به سر بگذارد. حقاً چنین تحولاتی در آندیزادگان شگفت انگیز نیست. اما به حال نمی توان تنها به شعارها دل بست. گاو می بیشتر واجب است تا صداقت در پی ادعای "درست پیمان" و همرازی کشف شود.

نقشه در صفحه ۴

ایران، بلکه برای خاورمیانه میدانستیم و میدانم. اما مسئله نباید هیچ وقت به بیت پرستی بگراید. با رهما گفته ام بت نباید ترا شیدا محتاج بت شکن نشویم. دکتر بختیار افزود: راجع به شخص دکتر مصدق آنچه را که شما با بدبگویم گفته ام، اما در طول تمام ۵ سال عمر سیاسی دکتر مصدق حتی بعد از دادگاه هژدائی سلطنت آباد، بنده یک مرتبه ندیدم ایشان، ایران را آماده جمهوری بدانند. من چنین کلامی از دکتر مصدق نشنیدم و اگر کسی بتواند این را بمن نشان بدهد خیلی خوشحالمیشوم، پس دکتر مصدق برای شکل حکومت مشروطه سلطنتی را ترجیح میداد. حالا اینکه فلان پادشاه، یا فلان نخست وزیر یا فلان کس قانون را زیر پا میگذارد، آن یک مسئله علیحده است. اصل موضوع دموکراسی یعنی حرمت به دیگران است و احترام به حکومت اکثریت است. حفظ حقوق اقلیت، شکلی که دکتر مصدق قبول داشت که بنده هم آن را تا شید می کنم، شکل مشروطه سلطنتی است، بدلائل بسیار متعددی که جای گفتنش در این مختصر البته نیست.

نقشه در صفحه ۲

حسین مهری

## امید از حقانیت می زاید

مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، طولانی شده است. در این گفته، جای چندوچون نیست. اگر به حقانیت خود پای بندیم، باید پایدار بمانیم. کار بزرگ، به شکلی بی شکرگ نیا زدارد. پیروزی،

نقشه در صفحه ۳

دکتر شاپور بختیار، رهبر نهضت مقاومت ملی ایران در گفتگویی تلفنی با مدیر رادیو امید - آمریکا - به پرسش هایی درباره ایران فردا، جنگ ایران و عراق، عملکرد سیاسی خویش به عنوان نخست وزیر سابق داد که در شماره ۱۲۹ قیام ایران از نظر بن گدست. در بخش دیگری گفتگو که در این شماره از نظر بن می گذرد، رهبر نهضت مقاومت ملی ایران در باره استقرار دموکراسی و آزادی در ایران و نحوه کاربرد دموکراسی اصول آزادی، برقراری عدالت اجتماعی و بی ریزی جامعه ای آزاد، مبتنی بر مشارکت عام مردم در امر انتخاب دولت و رهبری سخن راند. توجه شما را به این بخش از گفتگوی رادیو امید با شاپور بختیار جلب می کنیم.

عنوان جمهوریخواهان ملی و ویا گروه های دیگر نام میبرند. جناب عالی فکر می کنید فرق اساسی در اصول عقاید شما و آنها چیست و در چه شرایطی ممکن است روزی با سایر کسانی که خودشان را پیرو راه شادروان دکتر مصدق می دانند بنشینید و بر سر اصولی توافق بفرمائید؟

دکتر بختیار: وقتی که بنده قبول مسئولیت کردم، برای اینکه هیچ نوع ابهامی نباشد، در مقابل رادیو و تلویزیون ایران پشت سرم عکس دکتر مصدق قرار داد که همواره ورا یکی از بزرگترین، وطن دوست ترین و مؤثرترین ایرانیان، نه فقط برای

مدیر رادیو امید - آنجلس - آقای دکتر بختیار یکی از مشخصات جناب عالی این است که بیوسه خود را پیرو راه شادروان دکتر مصدق میدانید. در همین حال گروه های بسیار دیگری نیز هستند که چنین ادعا و تصویری دارند، و از خود به

## میلاد مسیح و سال نو

میلاد حضرت عیسی مسیح و حلول سال میلادی ۱۹۸۶ را به هموطنان مسیحی تبریک و تهنیت می گوئیم و آرزو مندیم که سال تازه میلادی، سال رهایی همه ایرانیان از سلطه حکومتی سیاهکار و خودکام باشد که به پناه "استقرار حکومت الله بر روی زمین" قساوتی لرزاننده از حسن و کشتار و مصادره اموال مسلمانان، مسیحیان، کلیسیان و زردشتیان و پیروان سایر مذاهب و نحله و عقاید در برابر افکار عمومی جهانیان بسنه نمایش گذارده است.

هموطنان مسیحی چون همه ایرانیان از هر قوم و طایفه و دین و مذهب قربانی حکومتی شده اند که به هیچ قانون و ملی پای بند نیست و به آسانی حتی موادی از قانون اساسی جمهوری اسلامی را، که ملایان خود نوشته و به تصویب رسانده اند زیر پای می گذارد. این درنده خویان که دور از هرگونه خصائل انسانی اند، ایرانیان مسیحی را از برگذاری آئین و مناسک دینی باز می دارند، به معنای دومندارشان هجوم می برند، در کتابهای تعلیمات دینی شان مطالبی علیه دین مسیح می گنجانند و به بی رحمانه با سبب داران سرکوبگر را به مدارس و کلیساها و خلیفه گریهای مسیحیان گسیل میدارند تا این ایرانیان عزیز را از عبادت و تعلیمات دینی و نماز و نیایش باز دارند.

در میان صدها هزار ایرانی که از تیرس زندان و مرگ درس سردنسی آواره شده اند، دهها هزار ایرانی مسیحی وجود دارند که آنچه طی سالها آندوخته اند جا گذاشتند و به خاطر حفظ حیثیت دین و آینده فرزندان و حفظ جان خود و خانواده، آواره غربت شده اند.

نقشه در صفحه ۳

## ششمین سال قیام ایران

بیداری ایرانیان از جمله فصول فرا موثر ناخوشی و وظایف روزنامه نگاری در رویا رویی با کابوسی است که می گوید هویت فرهنگی ما را از خاطرها بزداید و آسرایه لجن دروغ براکتی بیالاید.

این راه دشوار را، اگر بسموده ایم همه از برکت تشویق ها و پشتیبانی های دهها هزار ایرانی آزاده و وطن دوست بوده است که ما را در این راه قان خون خواهی جنگ با ظلمات رژیم و اسکرا و کوشش برای استقرار حاکمیت ملی و حکومت قانون و دموکراسی در ایران، مدام برانگیخته اند و اگر در ارائه شریک های ایده آل و کامل هنوز به موفقیت نیسای نرسیده ایم از آنست که در شرایط دشوار و سنگین دوری از وطن از امکانات لازم بهره مند نیستیم.

نقشه در صفحه ۳

قیام ایران در آستانه ششمین سال طبع و نشر در غربت چون نگاهی به پشت سر می اندازد بر فراز دسوار پهای صداوم کار روزنامه نویسی در شرایط و بسزیه مبارزه با حکومتی خونریز و خودکام، نمی توانستدما تی خاطر سرتر را از تشویق ها و مساعدت ها و توجهات محبت آمیز دهها هزار ایرانی پنهان کند.

در این پنج سال که گذشت، قیام ایران بر سر عهد و پیمان وفادار آنتی ناپذیر باقی مانده است. جنگ و قهقهه ناپذیر با خرافات دینی، با معرکه گیسران و دین فروشان و جاهلان، بر فصل ایسن مبارزات بود و در کنار آن افشای مستمر چهره کزیه و دروغ بر داز خون آشام استبداد دینی و ملایان حاکم، بعنوان وظیفه ای ملی بیبر و قرار داشت.

توجه قیام ایران به فرهنگ و تئاریج

## بودجه فقر افزا

در صفحه ۱۲

پنجمه از صفحه ۱

### شاپور بختیار:

## ملی گرای،

# پادزهر رژیم خمینی

شاپور بختیار را فرود: بنده نمی گویم این گروه ها می که میگویند ما ملت هستیم و قانون اساسی را قبول داریم حتی منهای مشروطه، خائن به مملکت هستند و نباید به حرفشان گوش داد. گویانکه وقتی من صحبت از قانون اساسی میکردم، اغلب این بزرگواران پستی علم به قول خودشان اما م خمینی سینه می زدند، اما آنچه مسلم است این است که محتوای دمکراسی بالاتر از هر چیزی است. شکل دمکراسی در ایران کنونی، در سال ۱۹۸۵، با در نظر گرفتن تمام عوامل و عناصر استراتژی بین المللی و به قول سیاستمداران غربی "ژئوپولیتیک"، ایجاب می کند که ما بیشتر متمایل به یک رژیم مشروطه سلطنتی باشیم. ولی همان نظری که

باید بروید توی آب، منتهی باید مراقب بود که شما غرق نشوید. آن چیزی که ما می خواهیم در ایران انجام بگیرد این است که دموکراسی عملاً به تدریج پیاده شود. این کار باید یک روز شروع شود، اگر امروز شروع شود بهتر است. ما سالها که با طوفانی از دست دادیم. آرامش داشتیم، پول داشتیم، همه چیز داشتیم، ولی توجه به مردم و حرمت به قانون مطلقاً نداشتیم. بنده معتقد نیستم ایران در ده سال یا بیست سال آینده سوخته خواهد شد. خیر، هیچ نوع توهمی راجع به این موضوع ندارم، اما گمان می کنم که در همان سوخته هم اگر یکی از شهروندان سوخته شروع کرده کارهای که تروریست های ما زمان شاه میکردند، یا بعد کردند و هنوز می کنند، اینها را جلوشان را میگیرند. شما آزادی بیان بدهید که این آقا حرفش را بزند، اگر حرفش معقول است گوش بدهید، اگر معقول نیست رد کنید. ولی اگر دست به اسلحه برد، باید او را مجازات کرد، هیچ راه دیگری نیست. شامبه من بگوئید اگر در آمریکا، در فرانسه، در انگلیس خواستند خانه نخست وزیر یا فلان کلانتری را با زور تصرف کنند به صرف اینکه فلان سازمان مورد قبول ما نیست، و شروع کردند به تیراندازی، خوب به آن ها جواب داده میشود. این است که بنده گمان می کنم اگر حسن نیت و شهادت توام باشد، تمام این مسائل قابل حل است. عمده مسئله این است که آیا ما آزادی و دموکراسی را فقط برای خودمان می خواهیم یا برای دیگران هم می خواهیم.

شاپور بختیار را فرود: حرمت به قانون اگر در ملت ایران تمرین شود آرام آرام جایگزین خود سری و خودکامگی شود، آن وقت ملت ایران میتواند بیشتر از هر شروئی، بیشتر از میلیاریا ده ها دلار، ارزش معنوی خود را پیدا کند و آن وقت است که ملت می تواند بگوید من به دموکراسی و استقلال روی آوردم و تساهلیاتی که دموکراسی در ایران - و تکرار و تکرار می کنم - به تدریج برقرار نشود، امکان ترقی واقعی نیست حتی اگر مدها کارخانه اضافه احداث کنیم، اگر مدها سد برق بسازیم، اگر مقادار کیلووات برق در کشورمان به هر چه می خواهد برسد - اصل اینست که آدم ساخته شود، آدم از نظر سیاسی باید آشنا به وظایفش باشد، هم خودش را مقید به اجرای قانون بداند و هم دیگران را مقید کند که قانون را بپایند.

بنده معتقد هستم که اگر یک دولت موقت آمد سرکار و اصول قوانین مشروطه و حاکمیت ملی را قبول کرد، خوب مسلماً روزهای اول نمی توانست انتخابات آزاد سازی در ایران انجام بدهد، این از محالات است. اما روشن است که وقتی در دهکده ای یا قصبه ای در انتخاب دهدار یا شهردار از طرف دولت مرکزی له یا علیه این یا آن کاندیدا دخالت شد، این ایجاد بغض می کند، ایجاد نفاق می کند. باید بگذارد آن کسی که انتخاب می شود در حدود قانون وظایفش را انجام بدهد. این است که نمی شود گفت دقیقاً "کجا بیشتر یا کمتر موثر است، ولی مسلماً" البته هر مملکت، یعنی نخبگان و برگزیدگان هر مملکت و آن اشخاصی که خودشان را روشنفکری دانند، وظیفه آن ها بود.

من هیچ وقت ایراد زیادی به جوانان یا کم سوادان در انقلاب یا فتنه خمینی نمی گویم، بلکه روی سخن من به استادان دانشگاه، روشنفکران، به آن ها می است که عکس امام را در کمره ماه می دیدند. این است که به نظر بنده باید این طبقه که تا حدی دانش سیاسی داشتند وظایف خودشان را انجام میدادند و تسلیم نمی شدند. مثلاً "نخست وزیرانی داشتیم که می گفتیم این کار که شما

می کنید بد است، می گفتند امر شده. آخر کی امر شده، در کجای قانون درج شده؟ قانونی که از مجلسین می گذرد، حال آن مجلسین هر چه میخواهد با شد، لااقل همان قانون باید اجرا شود. اما نمی شد. در دستگاه آن وقت، و حالا به به طریق اولی شدیدتر از آن وقت، اگر ما صاحب نفوذی می بودیم با آنچه شما را تصاحب کنند ممکن بود یک کیلو هروئین هم توی خانه شما بیاندازند و بگویند این شان معتاد است و تیرباران هم بشوید. این ها بود، این بی عدالتی های دستگاه دولت است که مردم را عاصی می کند. اگر بی عدالتی نباشد، اگر مردم را لااقل تا حدی به یک چشم نگاه کنند، این عصیان و طغیان و حسالت شورش بکلی یا به تدریج از بین می رود یا در صورت به این شدت نمی رسد.

رادیو امید - آقای دکتر، جنابعالی را بعنوان یک سوسیال دمکرات می شناسیم، می خواستم نظر شما را در مورد مسئله عدالت اجتماعی، توزیع عادلانه درآمد یا ثروت در جامعه ای که ایده آل شماست و همچنین اشکالاتی را که در این زمینه به نظر شما در گذشته موجود بود و طبیعتاً الان هم موجود است بپرسم؟

شاپور بختیار - اولاً "آن مدینه" فاضله ای که تصور می کنید نه برای فردا است نه شاید هیچ وقت، ولی مسئله این است که در هر جا معهود مملکتی باید هر کس به اندازه لیاقت، کار او ارزش از منابع مادی و معنوی بهره مند شود. این اصل عدالت اجتماعی است. اگر جنابعالی می بایستی انتقادهای بنده را بخوانید راجع به بانک ها، راجع به کارخانه ها، راجع به کشاورزی و راجع به تمام این مسائل بحث کرده ام که در این مختصر شرح آن میسر نیست.

بنده معتقد هستم که سوسیال دمکرات بودن اول عبارت از دموکرات بودن است و بعداً باید دید که مسئله توزیع عادلانه درآمد با چه چگونگی حل شود. هیچ وقت بنده نگفتم همه مردم یکسان بهره مند بشوند، پس لیاقت و ابتکار و دانش کجا می رود؟ سوسیال دمکراسی هم در کشورهای مختلفی مثل سوئد و فرانسه و قبلاً از جنگ و بعداً از جنگ جهانی دوم در ممالک مختلف به تمام معنی متفاوت است. در ایران هم، در رژیم که سوسیال دمکرات باشد و اختیار دولت به پستی بیانی ملت با بنده باشد، به تدریج میشود عدالت اجتماعی را مستقر کرد. اما مالکی هستند که خیلی خیلی جلوتر از ما هستند، آن ها مسائلی را مطرح می کنند که در مملکت ما مطرح نمی شود، اگر بخاطر داشته باشید، بنده روز اول در خانه خودم در آن کنفرانس مطبوعاتی گفتم آزادی نشستن و گفتن به تمام

برگما تیب  
عالم خیال تیب  
بنازیم. این  
دمکراسی از یک مملکت  
مسلم " متفاوت است. اص  
دموکراسی است. ولی چگون  
بهره برداری از ثروت های کشور با  
عادلانه باشد و این عادلانه یک دعای  
خیر نیست بلکه دولت باید اقداماتی  
بکند تا مردم مملکت در عین اینکه از  
آزادی سیاسی و غیره و غیره استفسار  
می کنند باید نشان را هم به دست  
آورند، زن و بچه شان در مضیقه نباشند.

اول ثروت تولید می شود و اینجا است که  
من با هوچی گری های یک عده کمونیست و  
یک عده "نا رشیست اصلا" موافق نیستم.  
اول ثروت تولید می شود و بعداً  
توزیع میشود و در این توزیع باید دو  
عامل را در نظر گرفت: احتیاج و لیاقت.  
شما نمی توانید به یک مهندس عالی قدر  
یا به یک وکیل میرزها ن حقوق را بدهید  
که به یک کارگر ساده و بدون مهارت  
می دهید. این محال است. هیچ  
جا معده ای چنین چیزی را قبول نمی کند.  
پس سوسیال دمکراسی که من همیشه  
طرفدار آن بوده ام و هشتم عبارت است  
از برپا کردن یک رژیم دمکراسی  
تدریجی با در نظر گرفتن امکانات هر  
ملت و قوم و جا و زمان و بعد عدالت  
اجتماعی، این میشود سوسیال  
دموکراسی.

رادیو امید - مادر این رادیو بحثی را  
با عنوان "زهر پادزهر" آغاز کرده ایم  
به این معنی که معتقدیم طی سالهای  
سال، زهری در جان جامعه ایران  
ریخته شده، سوی بحث های سیاسی  
روز یا سیستم حکومتی که برای فردای  
ایران در نظر گرفته میشود، پادزهر آن  
چه میتواند باشد.

شاپور بختیار - ملی گرائی پادزهر  
سیستم خمینی است. وقتی شما  
ملی گرائی را قبول کردید و مصالح ملی  
را از هر چیزی بالاتر قرار دادید باید  
انتظار داشته باشید که مردم به شما  
گرایش داشته باشند و گوش بدهند، چون  
می دانند که هم یک ملت هستیم و آزادی  
و ترقی برای همه یکسان است. اصل  
موضوع این است که تبعیض قائل  
نشویم، حکومت شاه سقوط کرد به خیلی  
جها ت مختلف، ولی به نظر من شاید  
تبعیض از هر چیزی بدتر بود. چه در ارتش،  
چه در دادگستری و چه در جامعه. بطور کلی  
اگر تبعیض بر داشته شود، بخودی خود  
فساد به مقدار زیادی مرتفع میشود.  
این پادزهری که شما میگوئید، بطور  
خلاصه عرض می کنم که در مقابل رژیم  
ابلیهان و نکبت با آخوند، رژیم  
جز رژیمی که به ملی گرائی نزدیک  
باشد نمی بینم و ملی گرائی هم هیچ  
تبا نی و تشاقفی با سوسیال دموکراسی  
ندارد. پادزهر، ملی گرائی است و  
زهر، حکومت تحمیلی که میگوید: "تو فکر  
نکن، من بجای تو فکر می کنم"، حتی  
بالاتر از این، میگوید: "اصلاً لزومی  
ندارد که شما فکر کنید، این وحی منزل  
است، فقط باید اجرا شود و اجرا  
ش را هم من میگویم چطور باشد". وضع  
زهر آلود ایران در شرایط کنونی چنین  
است.

# VOICE OF IRAN

Tribune of the National Movement of the Iranian Resistance NAMIR

"صدای ایران" (Voice of Iran) نشریه انگلیسی زبان نهضت  
مقاومت ملی ایران، شماره نوا میرو دسا میبر ۱۹۸۵، انتشار یافت.  
عناوین مطالب این شماره: "صدای ایران"، به این شرح است:  
\* آینده ایران، به قلم شاپور بختیار  
\* نهضت مقاومت ملی ایران در کنفرانس های احزاب انگلیس  
\* نفی حقوق بشر در ایران  
\* نفت: شریان حیاتی ایران و عراق  
\* ایران تحت حاکمیت آیت الله ها  
\* حقیقت پشت نقاب دروغ: نگاه به سازمان مجاهدین خلق.  
\* نامه ای به رهبران جهان آزاد.

برای دریافت نشریه "صدای ایران" با این نشانی مکاتبه فرمائید:  
NAMIR  
P.O. BOX, 313  
London W2 4QX  
ENGLAND

# میلاد مسیح

## وسال نو

بقیه از صفحه ۱

ایرانیان مسیحی که طی سده‌های طولانی در کنار ربه‌ها در آن مسلمان و کلیسایی و زرتشتی و اقوام و پیروان مذاهب دیگر، در تیش و فراز سرنوشت وطن صمیمانه حاضر و فعال بوده‌اند، امروز همان شریک تلخ قسوت و وحشیگری گروهی روحانی نما را در کام دارند که میلیونها هموطن دیگرشان.

مسیحیان ایران در هنگامه‌های بزرگ جنبش‌های ملی ایران، یاران وفادار آزادیخواهان و ترقی‌خواهان بوده‌اند، در راه برقراری حکومت مشروطه و نهضت ملی دکتر مصدق جانباخته و ایثارگرانه دوش به دوش میلیونها ایرانی جنگیده‌اند و مبارزه کردند.

زادروز عیسی مسیح و حلول سال تازه میلادی را به همه ایرانیان مسیحی تبریک می‌گوئیم و اطمینان داریم که صدها هزار ایرانی مسیحی در گنجینه‌های مبارزان راه آزادی و راهی ایران به وظیفه ملی خود همچنان عمل خواهند کرد تا پس از پیروزی بر فحاکان غدا ایرانی، میهنی آزاد و دمکرات و مستقل پی‌ریزی کنند.

ایرانی که دیگر در آن هیچکس به بهانه اعتقادات دینی و مذهبی و مخالفت سیاسی آواره نشود و هر شهروندی حق دخالت در سرنوشت سیاسی خود داشته باشد.

به امید آن روز که بس نزدیک است، برای همه ایرانیان مسیحی سلامت، امید به پیروزی و شوق و شور مبارزه با اهرمان دین فروش را آرزوی کنیم.

شورای نویسندگان



# فرصت بزرگ برای روحانیون غیر وابسته

بدست جلادانش، از غمخواری و همراهی روحانیونی که به حکومت نپیوسته‌اند، بهره‌ای نبرند. این رهبران دینی، حتی در برابر بدعت‌گذاران ریاضی‌میلان حاکم در اصول دین لب‌از لب نگشودند و تقریباً همه آنها چشم بر مصائب ایران‌نویسان فرو بستند و گنج عافیت گزیدند. حال، اگر مرگ مقدر حکومت دینی برخی از آنان را بار عایت احتیاط همه جوانب به میدان آورده است، باید بخاطر داشته‌باشند که ملت ایران برای رهایی از استبداد دینی برخاسته است و این جنگ خونین را علیرغم دهها هزار قربانی و ناسا ما نمی‌مدها هزار خانواده ادامه خواهد داد. آن رهبر دینی و مرد خدا گرامی خواهد بود که در این شرایط مساعد و حواس، مردانه برخیزد و اعلام کند که تنها مرمم ارشاد مردم و سامان دادن مسائل دینی و تنظیم امور آن دنیایی در صلاحیت مراجع و روحانیون است و دین را با حکومت و سیاست کاری نیست. هرگونه تلاش دیگر برای بدست آوردن سهمی احتمالی در رژیم ملایان از سوی روحانیون متعصب، حساب آنان را بطرفا جبهه آمیزی از حساب ملت جدا خواهد کرد. ملت ایران، هرگز موضوع دین و مذهب را به این یا آن مرجع منحصر نکرده است. تاریخ اسلام رهبران بزرگ دینی را در کنار بدعت‌گذاران و خلیفه‌های ظالم و فاسد برمی‌شمرد. مسلمانان هرگز بخاطر روحانی بدکار و با خلیفه‌های فاسق دین و ایمان از دست ندادند. لعن و نفرین تاریخ همواره بر بدکارگانی جاویدمانده است که خواسته‌اند از دین دکان نم‌آورند. برای ارضای هوسهای خود فراهیم آورند.

روحانیون غیر وابسته به رژیم خمینی، در برابر آزما بزرگی قرار گرفته‌اند. در این موقعیت بزرگ که رژیم فساد انسانی خمینی در سراسر مرگ فساد می‌غلطد، فرصت بزرگ همراهی و امنی با ملت در برابر آن است. آن روحانیونی که این فرصت را درک کنند و برای جدایی نهایی دین از سیاست و حکومت در کنار ملت قرار گیرند، نشان خواهند داد که سرانجام به یاری ملت برآمده‌اند و درستکار خواهند شد.

اینان، موضوع دست‌وپای "رهبر" را بر سر از مرگ آقای خمینی، احتمالاً" بی‌ثبات به محکم کردن و فرو بستن ستونهای شکسته و خفزه‌های کشتی جمهوری اسلامی می‌انگارند، که با غرق مقدر خود نظریه ارتجاعی حکومت دینی را نیز فرو خواهد گذاشتند.

برای ایرانیان اعتراض‌های پراکنده اما بالاگیرنده برخی از روحانیون به انتصاب آقای منتظری، اگر در حقیقت اعتراض به حکومت دینی باشد، ارزش می‌یابد. همه روحانیون واقع بین مذهب تشیع هفت سال فرصت داشته‌اند که از نزدیک حاصل حکومت دینی را نظاره کنند. روحانیونی که از این "حکومت اسلامی" بهر دلیل کناره‌جویی کرده‌اند، درنده‌جویی حکومت را نسبت به خود از یکسو و بی‌زاری و خشم مردم را از سوی دیگر با گوشت و پوست احساس کرده‌اند. اینکه گروهی از روحانیون در یک دو سال ابتدای استقرار رژیم خمینی صدای اعتراض بلند می‌کردند و پس از آن خاموش ماندند به هیچ روی دلیل بر رضایت خاطر آن نیست، برچنان‌چنین خود می‌ترسیدند و گرنه رویداد انتصاب آقای حسینعلی منتظری، سیمناک تر از دیگر وحشیگریهای رژیم خمینی نبود. در طول این سالها که جلادان خمینی هزاران ایرانی را در زندانها شکنجه و تیرباران می‌کردند، به‌دراستی و بی‌احوال هزاران نفر مسلمان و شیعه ایرانی را بدون هیچ مجوزی قاتل می‌کردند یا سر می‌چیدند، کمترین روحانی بخاطر این اعمال فدا سلامی رژیم فریاد اعتراض برآورد. اعتراض امروز جنود روحانی دلیل بر آنست که آنان خوب دریافته‌اند جمهوری اسلامی آقای خمینی چون رهبر شرعی در احتضار است و آنهایی توانستند بعنوان دفاع از "اصول عالی اسلام"، سخن گویند.

اما، اگر این توهم هر روحانی ایرانی را به حرکت درآورد که حتی المثل خود جای آقای منتظری بنشیند و یا به ساخت یا خرابی گروهی متعدد قدرت از هم گسیخته ملایان حاکم برخیزد، کاری جز آنکه تومیدی ایرانیان را از قشر رهبران دینی افزونتر کند، انجام نمی‌دهد. ایرانیان در این هفت سال درجهنم ظلم خمینی و قتل عام مخالفان

بخرانی که در پی "انتخاب" آقای حسینعلی منتظری بعنوان "رهبر" انقلاب بالایی گیرد، نشان از شکست وی آبرویی حکومت دینی دارد. کالبد شکافی این بحران و نگاه عمیق بر این رویداد، جای تردید باقی نمی‌گذارد که جانشین نا پذیر آقای روح الله خمینی از این نیست که آخوند نجف آبادی "اعلم و اتقی و افضل" نیست، مسئله اینجا است که جا معاً برانی پس از هفت سال تجربه خونین حاکمیت دینی، "انقلاب اسلامی" و کارگزاری آخوندها را بعنوان "بیادکنندگان احکام الهی" بر روی زمین "رد می‌کنند و می‌پذیرند، در این مقوله، معدود روحانیونی که از روز نخست، مراجع و رهبران دینی را در امر سیاست و حکومت هشدار می‌دادند و بر خرد می‌داشتند، طبعاً "باید پیش از پیش به این معنا توجه یافته‌باشند که در آمیختن دین و سیاست حاصلی جز ادبار برای روحانیت و انقراض منزلت رهبران دینی ندارد.

آقای خمینی در استثنای ترین مرحله‌ای از شرایط اجتماعی این فرصت تا مبارک را بدست آورد تا مذهب تشیع را آلوده قدرت جویی سیاسی و انحصار طلبی در امر حکومت کند. آمادگی روحی ملت ایران برای رهایی از حکومت استبدادی نبود و سازمانها و احزاب سیاسی، توده مردم را در غیبت یک رهبری ملی و وطن دوست، به‌دوام فریب خمینی انداخت. اما دیر زمانی است که ملت ایران دریافته است که به‌کام ازدها بنا نهاده است و مالیهایی است که به جان می‌زند تا وطن و سرزمین اجدادی را از سیطره استبداد دینی رهایی بخشد.

در چنین شرایطی، "انتخاب" جانشین برای "رهبران انقلاب" جسم فرو بستن رژیم ملایان بر واقعیات سرخاست است. آقای حسینعلی منتظری باید گونه‌هایی از شوربختی خود را به عیان دیده‌باشد که با صدور اعلامیه‌های "خبرگان" را از این انتصاب سرزنی می‌کنند و از مسزودوران حزب جمهوری می‌طلبند که به تظاهرات و پشتیبانی آزوی دست نزنند.

با این حال، ملایانی که مزه قدرت سیاسی را زبردندان دارند و از حکومت اسلامی، جز جیب و ول بیت المال و تصاحب اموال مردم و غارت و رشوه‌خواری دریافتی دیگر ندارند، از آن دل نمی‌کنند.

# نشستین سال قیام ایران

بقیه از صفحه ۱

قیام ایران از شماره ۱۲۶ وظیفه سنگین دیگری بعهده گرفته است و بعنوان ارگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران در مقابل مبارزه در کنار میلیونها ایرانی آزاده و استقلال طلب و ضد حکومت دینی قرار گرفته است. در هیأت تازه، این نشریه خود را ارگان همه نیروهای ملی و قاتون طلب و دمکرات می‌شناسد که برای براندازی حکومت آدمکش، ضد فرهنگ ایرانی و قرون وسطایی، برخاسته‌اند. در این راه، قیام ایران چون همیشه امید بسیار به یاری همه ایرانیان بسته است که برکنار از افراط‌های کوردلان چپ و راست و برکنار از تصحبات ایدئولوژیهای فرمایشی و از پیش ساخته شده - که متأسفانه سفاکانه همه آنها در مکتب تفکر بیگانه بسته شده است - به ایرانی آزاد، مستقل و ملی دل بسته‌اند و در راه رهایی وطن از سلطه جباران دینی مبارزه می‌کنند.

**رادیو محلی نهضت و اشنگن**

رادیو ایران - رادیو مجلسی نهضت مقاومت ملی ایران - تا خدی و اشنگن - ویرجینا - مریلند - بکشمیه‌ها - از ساعت ۱۰ تا ۱۱ - با مداروی موج متوسط ۱۴۵۰ - رادیو W.O.L.

برخاسته است. در سراسر این مبارزه که هر کدام ما، در درون مرز و برون مرز، با فاصله‌یسی، بدان دل نهاده‌ایم، تا این لحظه، بس توان برخاسته است و بس تندباد وزیده است و شایدتوفانها و تندبادها از این بیش، در راه است.

بدون امید پیروزی، این رویدادها را نمی‌توان از سر گذراند. بدون قلبی مطمئن به پیروزی، نمی‌توان حادثه‌ها را خرد گرفت و هدف را بزرگ دید.

آن کسی که یک قوره، سردی به جان می‌افکند، خشکی راه، ثبات قدمش را به لغزش می‌گشاند و مقاومت روحش به مقتضای زیروم رویدادها، کاستی می‌گیرد، به‌بازاندیشی عمیق حقایق مبارزه‌نیا زدن و زانو، امید خود آفریند پست و بلند مبارزه را هموار بیندازد و فرود و فرازها را نتاند.

بازی، هیچ نیرویی نمی‌تواند با امید درآویزد. امیدما، تومیدی خصم ایران است. در نبرد با خمینی که از تبلیغ "پاس و دل‌مردگی در میان مبارزان، فروگذار نمی‌کند سلاح امید، ثبات است.

امید به ما اطمینان می‌دهد که بساط خون و آتش خمینی، برجیدنی ست. هشیار باشیم که خمینی دل بسته است که بر نویدی مبارزان سرما یگداری کند. خمینی چهل میلیون ایرانی مخالف خود را می‌خواهد در یک جنگ روانی شکست دهد. بسپاردوست می‌دارد که کسانسی بدون اندیشیدن به نتیجه، گفتار خود بگویند: "این رژیم، ماندنی ست" یا "آخوندها رفتنی نیستند" - بسپا "از یوزسیون کاری ساخته نیست".

هشیار باشیم که ناخواسته، ایستگاه تقویت امواج خمینی شویم و در این جنگ روانی، خود را وهستی خود را نیا زیم.

# امید از حقانیت می‌زاید

بقیه از صفحه ۱

مبارزه حقانی، سرشکست دارد، اما نباید دل شکستن داشته‌باشد. دل شکستن، همان خود شکستن، همان در لحظه‌هایی که خلوت دل از بی‌اساس نا مرادی آکنده می‌شود و تکیه‌گسی و کوفتگی بر جان و تن چیره می‌شود، باید به عظمت و زرفانی حقانیت مکان ژرف بیندیشیم که چون منبع نیرو و بویایی عمل می‌کند.

نخست باید روح را قانع کرد تا دل از آن پیروی کند، تا تمای وجود از امید آکنده شود. آری، امید را کوچک نگیریم.

امید، سلاحی است که از هیچ چیز، از هیچ نا ملایمی، باک ندارد، نه از ظسولانی شدن مدت مبارزه، نه از حادثه‌های نا مترقبی که پیروزی را به تمسویق می‌افکند، نه به عنوان نمونه، از شیوه تنظیم خبر بخش فارسی این بی‌سازمان رادیوی بیگانه که به یاری ما می‌باشد، نه از گفتار و نوشته‌های ناظر بر آن مفسر خارجی که داده‌اند و می‌کارند، نه از لحن رادیوی جمهوری اسلامی که برای خالی کردن دل چهل میلیون ایرانی رجز می‌خواند.

امید، تا بش منق ماست که به ایمان تبدیل شده است، ایمانی آگاه و عارف بر محتوای خویش، نه توش کوری که از دست و شوی مغزی، از یک سوت‌گری،

همه تیروهای ما را از شبات قدم تا تحرک، به یاری می‌خواند.

طول دوران مبارزه به ما حق نمی‌دهد که بی‌اساس به دل راه دهیم. بی‌اساسی، شادی دیوچهاران است.

یافس، همان بختکی ست که خمینی می‌خواهد به یاری آن، بخت‌های ما را بر باد دهد.

بی‌اساس، تینی ست که خمینی آرزو دارد ما به دست خود، آن را در پهلوی خود فرو بریم.

بی‌اساس، متفق بزرگ خمینی ست. این را یک دم، از یاد نبریم. اگر بر آنیم که حق داریم، باید امید را چگونگون جنگ افزار اصلی در این بیگانه جهان حفظ کنیم. خمینی، هر لحظه، رفتنی ست، زیرا همه نظم و نظامش خلاف طبیعت انسان و منافعی با طبع و سرشت ایرانی ست، اما اگر به مدد رویدادهای پیش بینی نا پذیر، مصنوعاً کوتا زمان دیگری بر تخت موریانه خورده قدرت ماند، امید سرتگون ساریش را از دست نمی‌دهیم.

حقانیت ما، با جان و تن مادر میخسته است، در خون ما روان است و روان نیست که یک دم از آن غافل مانیم.

در حقانیت، اصل این است که نیروی امید، یک دم از حرکت نماند و یک لحظه ما را بی تحرک باقی نگذارد.

## اگر رفیق شفیقی، درست پیمان باش

بقیه از صفحه ۱

این گونه تردیدها ناروا نیست، بخصوص که گاه چشمه های تردید در کناره واقعیت ها و بیارتاب های بعضی مزدگان گسه میان راه ذات طلب خود را روی دایره می ریزند. آشکارا می جوشند و تاء مل انسان را بر میانگیزند.

از میان های آن با صلاح چپ ها - اطوار مجاهدین پیش از همه دیدنی است. سخن از گذشته ها نشان نیست که صد ها سند و مدرک پراکنده و بجای گذاشته اند تا مسلم دارند این حق "امت های" اسلامی است که باید بجای "ملت های" اسلامی بنشینند. بارها و بارها، در انبوه جزوه ها و کتاب ها و مقاله ها و سخن پراکنی ها، آسمان و زمین را به هم بافته اند تا مثلا "اثبات کنند که" "ملیت" پدیده ی بوجی است و نقطه اشتراک جز "اسلامیت" نیست، بهرحال پرونده ی گذشته ها را کنار بگذاریم - از امروز بگوئیم که "شورای ملی" مقومت "دارند" - شورائی شامل خود آن ها و خود آن ها و یکی دو درجا زاده که ظاهرا "بر سرچهار راه" حوادث حیران مانده اند. و علاوه بر این - هر از چندگاه و بنا بر پیشامدی، سخن از مصدق می آورند و تحلیلی با عباراتی که تنهائی تجلیل است و از تحلیل خالی.

به این همه شاید قانع می شدیم ولی چه قناعتی که در این گردش مملحتی شعارها - ناگاه آنچه را که به هزار زحمت و هزار نیرنگ پنهان کرده اند تا از ماجرای روز عقب نما نند، لو می رود و معلوم می شود که "دستمای خلی" همچنان در صندوق خانه است، و این مملحت بازار است که بزرگ ها را گردانده است.

ظاهرا "در این میان یک حساب دقیق از دست رندان در گرفته و آن حساب هوشیاری مردم است که از حوادث زمانه خوانده اند، که دیگر با طناب پیوسته ی کسی به چاه نروند و تسامورا از ماست بیرون نکشیده اند، لب به ماست نزنند. مشاهده می کنند و می شنوند که مجاهدین هم از "ملی" و "ملت" و "مصدق" میگویند و می نویسند - برای دمکراسی و "حاکمیت ملی" جا می درند، اما یکبار و حتی یکبار در این انواع روزنا مه هفته تا مه و کتاب و جزوه ای که فصل به فصل مادمی کنند، حکایتی نجسته اند که آخر مفهومی این "ملی" و "ملت" با معیارهای "خلقی" چیست؟ یکبار و حتی یکبار ندیده اند که فراتر از "نام" و "شعار" از شیوه و بنیاد اعتقادات مصدق عبارتی آمده باشد.

گذشته از این یکبار و فقط یکبار در این انبوه شریکات "مجاهد" نخوانده اند که این "اسلام راستین" چگونه معیونی است و تفاوت آن با "اسلام ناراستین" خمینی در کجا است؟ در هیچ نطق و خطابه و کتاب و دفتر از این گروه حتی بقدر هزار یک آنچه از مجزه ی و ملت مسعود و مریم بعنوان بزرگترین حادثه در خط اندیشه های بشر آمده است - کلامی به گوش نشنیده و به چشم ندیده اند که فصل مشترک جمهوری دمکراتیک اسلامی و حاکمیت ملی را کجا باید یافت؟

این مردم هیچ ندیده و نشنیده و نخوانده اند که خط ارتباط میان مصدق و جمهوری دمکراتیک اسلامی را چگونه باید رسم کرد؟

ملاحظه می کنید که سخن از پرونده ها و گذشته ها نیست که احتمالا" ادعا شود اینان نیز در گذرگاه ایام تغییر موضع داده و به پستک بیدار کننده ی زندگی، بیدار شده اند - حکایت از هم روز و این روزها است.

یکجا از "دمکراسی" می گویند، و جای دیگری گوئی گسه همین دم تخت خلافت را زیر پای آقای مسعود دیده اند - جماعتی را که به "مشروطه" و "مشروطه گری" میل کرده اند مهدور الدم اعلام می کنند و حکم دهری بارگساف خلافت را غیر قابل پژوهش و قطعی و لازم الاجرا میخوانند. گذشته از اینها - هر کجا که "غیر خودی" ببینند و فرصتی پیدا کنند چماق های آماده را به سروروش می کوبند که ما جرای "سیتة" از آن گونه است - در عین حال "نویسندگان" و "نظریه پردازان" مجاهد با بی ندارند که با زمان مجاهدین خلق را عصاره ی دمکراسی و طبیعتا" پیوند زنا شوئی مریم و مسعود را رمزی و رموز "پیروزی ملی" در راستای تحقق حاکمیت ملی قلم بزنند.

این نمونه ای از بیاطاب با صلاح چپ ها - حالا قماش هم از سوی دیگر اینان را هم نه با معیار گذشته شان که می توان ادعا کرد در حال و هوای زندگی و جاده ی حوادث مستحیل شده

و برآه راست میل کرده اند، بلکه با اطوار هم امروزشان ارزیابی و کشف می کنیم.

"ما مشروطه می خواهیم - مشروطه سلطنتی - ما طرفدار قانون اساسی گذشته هستیم ما برآنیم که حاکمیت ملی را شالوده بریزیم."

تا اینجا مبارک است و مستحسن است و قابل احترام. در نخستین پله می توان انگاشت که طوفان حیات سرانجام اینان را نیز بیدار کرده و از راه رفته باز داشته است. لازم به یادآوری است که از این مقولات، در انواع گوناگون می توان نمونه آورد، منتهی از آنجا که شرح حال و وقایع این دو جبهه ی کاملا" متقابل به تنهایی حکایت "درست پیمان" را تمام می کند از اطاله کلام و توضیح همدی نمونه ها چشم می پوشیم.

باری - تا اینجا که در شعارها و ادعا ها سخن از مشروطه و قانون می رود - ظاهرا "محملی برای اعتراض و تاء مسل نیست ولو آنکه مدعی در این زمینه ها پرونده ی مقبولی از گذشته ها ارائه ندهد. حسن نیت را نباید کنار گذاشت که انسان ها و طبیعا" باورها و حتی عواطفشان دستخوش تغییر و تطوار است.

اما همینکه می خواهیم، استنباط را به یقین و یقین را کامل کنیم، اینجا هم ناگهان با انبوه اسارات و نشانه های روبرومی شویم که راه میان "استنباط" و یقین را سدمی کنند و آن هنگامی است که در حبیب و بیسی تب و تاب، به جا نبداری از "مشروطه" و "قانون اساسی" ناخواسته و قطعاً "بلا اراده از قلم حریف درمی رود که:

این "حاکمیت ملی" که بعضی ها از زبان نشان نمی افتد کلی باقی است، حالا جای این حرفها نیست... خمینی و رژیم خمینی در میان است.

- آن دیگری "تعلیم" می دهد که آقا ققدر از مصدق

می گیرد - و به مرحله ای که امروز شاهدیم، می رسد. مشروطه خواه می توانی باشی - منتهی می بایست شناخون تمام دم دستگای هم بشوی که طومار مشروطه را در هم پیچیده و به بوته فراموشی سپرد.

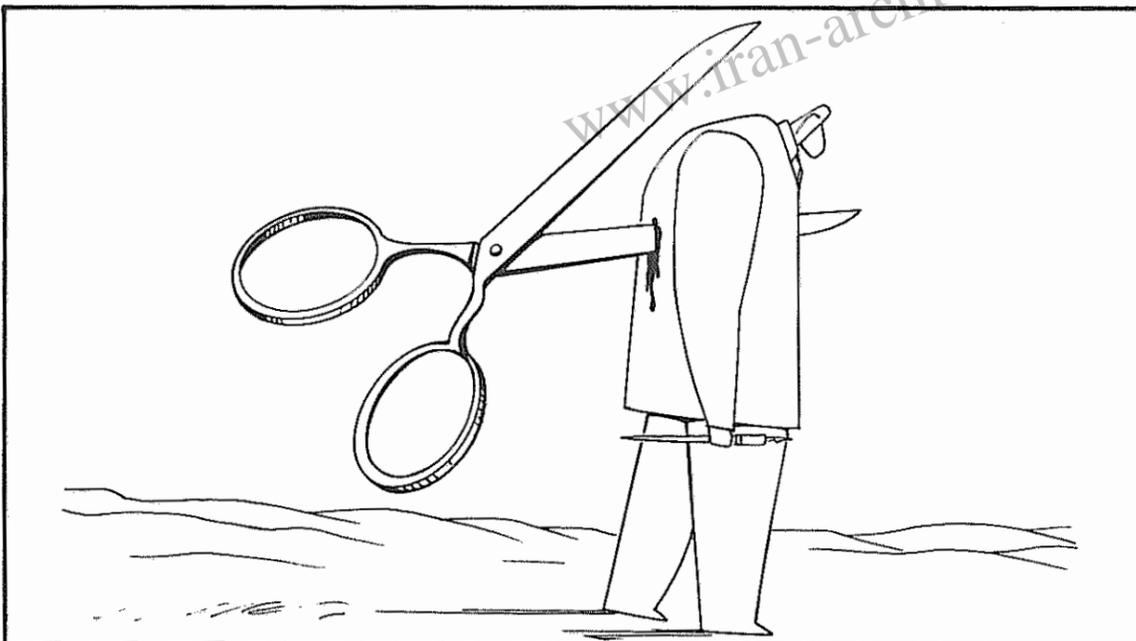
شما فکرش را بکنید - بعنوان مثال و قیاس می نویسم - این مجموعه ی احزاب سیاسی چپ و راست که در آلمان فدرال به تلاش و مبارزه ی قانونی مشغولند و به جبران مامات و انتخابات شیوه های دمکراتیک - "نازیسم" را با لاتفاق تحریم می کنند و همی عوارض آن را و مخصوصا" تکیه گاه عقیدتی هیتلر یعنی (بیرتری نژادی) را حتی جرم مسلم می شمارند و قابل تعقیب در دادگاه ها - اگر قرار بود بسایق این گروه از حضرات "دمکرات" و "آزادخواه"، رفتار کنند - امروز به شرطی "دمکرات" تلقی می شدند که هر روز بگذشته ی خود ببالنند و مثلا" به دلیل این که در آن دوره آلمان به یک قدرت عظیم و بی رقیب صنعتی تبدیل شد (قیاس مع الفارق را البته توجه دارید) - بر روان برپا کنندگان داخا شو و آشویتز سلام و درود نثار کنند.

ظاهرا "این از تراوش های منحصر به فرد خاص ذهن (بعضی)ها است که می پندارند "شیشه و سنگ" را علاوه بر خداوند ایشان نیز می توانند در بزل یکدیگر محفوظ بدارند.

آخر این چگونه "مشروطه گر" و "مشروطه خواهی" است که هم "ملت را منشاء قدرت حاکمیت" می شناسد و هم ستایشگر "قدرتی است که ملت را به حساب نمی آورد"؟

این چگونه "دمکرات" و طرفدار "حاکمیت ملی" و "مردم سالاری" است که هم به قانون اساسی و جواز آن به "اجتماعات سیاسی و آزادی قلم و بیان" باور دارد و هم به نظامی عشق می ورزد که اجتماعات سیاسی را جز به اجازت خاص نمی پذیرد و آزادی قلم و زبان را منع و مخالفان را نفی بلد می کند؟

این چگونه مبارز راه تحقق و احیاء قانونی است که به جدائی قوای سه گانه و استقلال هر یک حکم می کند و در عین حال هر بنده و جنا بعالی را اگر خواسته و ناخواسته یجاد آور عدلیه ی بی رونق و فرمایشی و قاضی گوش به فرمان و دولت "بالا فرموده" و مجلس از پیش آمده شویم می تازد که چرا "اصل را گذاشته اید" و به "جزئیات" پرداخته اید؟



توجه بفرمائید که جستجوی "رفیق درست پیمان" کار ساده ای نیست در میان ما هستند کسانی که "شیشه و سنگ" را در بزل هم نگه میدارند - هم خلقی هستند و هم ملی - هم مشروطه خواهند و هم عاشق استبداد.

در حالیکه، با نصاب و عدالت نمی توان همه را بیک چوب راند و در حالیکه نباید علی الدوام به مردم سرکوفت زد که چرا روزی چنان کردند و چنین نکردند - چرا که هزار جادو در راه است و انسان را به بیراهه می کشد...

کسی که از سرمدق برای آمده است، خواه ناخواه باطن خود را می نماید و صداقت را نشان می دهد و آن کس که فقط به بزکی خود را آراسته است، هر چه پوشانی کند سرانجام گوشه ای را جامی گذارد و خود را لومی دهد. گویا اینکه در باره ی جماعتی که سخن رفت، حکایت از گوشه نیست، گوشه ها است و هر دم لورفتن و هر دم نشانه ی از آنچسبه "بر زبان نشان می آید و بر قلب ها شان نمی گذرد" - و حرف آخر اینکه به راستی جستجوی "درست پیمان" اگر هم ساده باشد، کار بزرگی و نیاز اجتناب ناپذیری است.

می گوئید، آن مرد هر چه بود خاک شده و انگهی این - "تاریخ است که باید در باره ی افراد قضاوت کند" (مصدق) و آنچه اتفاق افتاد را به تاریخ بسپارید) ملاحظه می کنید کم کم - حکایت مشروطه و مشروطه گری به کجا می کشد و مثلا" به جایی که به صراحت به شما توصیه و گاه همراه توصیه، برخاش می کنند که چرا قصه "عصر ستاخیزی" را به میان می کشید؟

حالیکه به خیال خود و به رندی - خود همان حکایت رستاخیز را - به میان می کشند و احسنت ها نثار آن می کنند که گویا قرار بود روزی زمینه ی استقرار دمکراسی را فراهم آورد و دشمنان فرصت ندادند.

با مزه ترین فصل قضیه در این است که می گویند "تاریخ را باید کنار گذاشت" و فقط از آن عبرت گرفت. اگر سؤال کنید، این چگونه شعبده است، چگونه می توان از تاریخ "ناخوانده تاریخ" عبرت گرفت؟ ظاهرا "دوستان نیازی به پاسخگوئی نمی بینند.

رفته رفته کار "مشروطه خواهی" در این خط خاص بالا





### فاجعه خزنده

بهر آسانی هیچ عنوانی زیبنده "جمهوری ولایت" نیست، جز "حکومت مرگ و شهادت" و بزرگترین سقوت آن "مرگ است" و بزرگترین سقوت آن "شهادت" است. گوئی آدمی تنها به این دلیل به دنیا می آید که بمیرد! آنچه بر آسانی جامعه ما را، و به ویژه نسل جوان و نوجوان ما را به نیستی می کشاند، زهران با صلاح "ایدئولوژی" حقیقی است. در جهانی که همه توان و نیروی خود را برای پرورش و شکوفائی نسل آینده، پشتوانه می کند، در میهن ما، هیولای مرگ بر سر جوانان و نوجوانان سا به می گستراند و "شهادت" را غایت زندگی آنان می سازد. چندی پیش در سرآغاز سال تحصیلی جاری، سردمداران جمهوری ولایت با دشمنان گردومی شکستند که: "اولین نسل انقلاب به مدارس وارد شد" نسل دیگری ز گذشته چینی نمی دادند و معیاری در دست نداشتند و بدرا از خوب، روشنائی را از تاریکی و شقاوت را از مهریانی تمیز دهد. نسلی که تا چشم خود را باز کرده، "بختک" ولایت را با لای سرخود دیده، روی میدانهای "سگره" ها و "تشر" های او خورگرفته و زهرآپستان او نوشیده است! دوروبر خود را که نگاه می کند، مرگ است و نکبت است. برادرش در جنگ رو می میدانهای مین لت و پاره شده، پسر عمویش در "اوین" اعدام شده، همسایه دست راستی دوپایش را و یک چشمش را در جنگ از دست داده و همسایه دست چپ، به دست "منافقین" شهید شده و... واقعا "زندگی چیست جز مرگ؟ و هدف کدام است جز شهادت؟ این "فاجعه خزنده" راه رگزی نمی توان دست کم گرفت. آشوب های سیاسی و ویرانی های اقتصادی، همه جبران شدنی است، همانگونه که "جسم" مریضی را می توان مداوا کرد، ولی بازگرداندن سلامت به اندیشه و احساس بیمارکار آسانی نیست.

روزنامه های رژیم ولایت را که باز می کنی، در بخش های فی الواقع "فرهنگی" آن زهر مرگ و شهادت جاری است. نمونه ای به دستت می دهم از "کیهان" آخوندی "که گاه بیگانه قصه گونه ها می آید نوجوانان را به چپ می زند. از آن ها که مثلا "نام" و سر بسراغ شده اند و به خط فکری مرگ و شهادت پیوسته اند! دختری هفده هجده ساله به نام "زهران" است که جلادان رژیم به او ترحم کرده و با یک درجه تخفیف،

جس ابد برایش بریده اند، حالا به "ندامت" رسیده و فی الواقع "دگرگون" شده است. ببینید چه می نویسد:

"... همه چیز مرا به یاد آخرت می اندازد. سرفره که می نشینم، فکرمی کنم که شاید این آخرین غذائی باشد که در این دنیا می خورم و بعد از این دیگر "زقوم" (میوه درختی درجه نهم) خواهم خورد! شیرآب داغ را که می بینم به یاد آب جوشان و جرک آلود جهنمی افتم. گاهی اوقات مخصوصا دستم را زیر شیری جیسانم تا کمی بسوزد... حالا دیگر موقع فیلم سینمایی، سرسجاده می نشینم، چادر نماز را روی صورت می کشم و اشک می ریزم. روی چادر نمازم پسر از ستاره است..."

با شهید خلی آشنایم. به چهره شان که نگاه می کنم چه نجابت و چه صداقتی، چه صمیمیت و پاکئی ای در این چهره ها موج می زند. آرزو دارم جای یکی از آن ها باشم. سن و سالشان را که نگاه می کنم، می بینم خیلی ها شان کوچک تر از منند. وای، آن ها با این سن کم شان می روند و شهید می شوند و قله های نوروایمان را فتح می کنند! و من اینجا مانده ام محارب با خدا و رسول... مفسد فی الارض... وای بر من! گاهی اوقات فکر می کنم "موزچه های شرک" در تمام وجودم حرکت می کنند. حرکت آن ها را در زیر پوست دستم و تک تک اعضای بدنم حس می کنم. حس می کنم بدنم را می خورند و من چاره ای ندارم... آیا واقعا "این" فاجعه خزننده را می توان دست کم گرفت؟

### دفاعیه ای برای "حزب الله"

بنده و شما واقعا "هنوز این" است حزب الله "رانی شناسیم، همینکه یکی از آن ها را می بینم که فی المثل ریشش را تراشیده، صورتش را نشسته، موهایش را شانه نزده، قیماق گوشه چشم ها و لب هایش را پاک نکرده و خلاصه بنظر می آید که چند هفته ای است، بتش رنگ آب ندیده و از چند متری بوی "گللاب" می دهد و "کینک" یا سادری اش به جلقاب در لجن افتاده می ماند، بدجوری در باره او قضاوت می کنیم. قضاوتی که تنها از بنده و شما ی فکل کراواتی و غربی زده بر می آید و پس از ماهنوز، حال و هوای طاغوتی را از دست نداده ایم و نمی توانیم بفهمیم که حکمت این سرو وضع و شکل و شمایل و عطرو بوی "دماغ پرور" چیست! در شرایطی که سرزمین اسلام گرفتار "هجمه" اجنبی است و عوام مل مزبور ضدا انقلاب و جیره خواران استکبار شرق و غرب، هر روز و شب علیه حکومت الله است و امت همیشه در صحنه "حزب الله توطئه" چینی می کنند، چطور می شود انتظار داشت که جوانان مؤمن واقعی متعهد بتوانند حتی سرشان را - که به شدت هم می خارد بخار آند، چه برسد به ایمن که به فکر اصلاح و حجام و شانه و لباس تمیز باشند. شما خودتان بهتر می دانید که قسمت بزرگی از این جوانان، پنج سال از آنگار است که در جبهه های حق علیه باطل نبرد می کنند و جانی را که در کف دارند، به فرمان ما ما بر گوارشان و

بخاطر گل رخسار او در با تلاق هسا و میدان های مین فدا می کنند و بقیه معلوم "عمودی" می روند و "افقی" بر می گردند! آن قسمتی را هم که در پشت جبهه ها و در شهرها و روستا هسا می بینید، نه خیال کنید که بی کارند و مسئولیتی ندارند، خیر! اتفاقا "کار" آن ها از همه مهم تر است. آن ها اگر شبانه روز در گشت و گذار نباشند، جمهوری اسلامی عزیزمان به طرفه لعین می هوا می شود. این همه گشت هسا شبانه روزی از نا راللله و جنرال لاله گرفته تا زینب و زهرا و منکرات، همه ایسا دی ضدا انقلاب را - از منافع ملی و لیبرال گرفته تا فکلی و بانگ و بی حساب - زیر نظر دارند و هر نفس مخالفی را از سینه درنیا مده، خفه می کنند. از سوی دیگر، امت حزب الله اگر با این همه مسئولیت شرعی که دارد، وقتی برایش با قسی بماند، باز ترجیح می دهد بجای آنکه به سرو وضعش برسد، در جبهه های دیگر فعالیت کند. مثلا "در جبهه خودکفائی و پاره کردن زنجیر وابستگی هسا اقتصادی. از آن حدود یکی دو سال حالا که فقط بخشی از جان فشانی های امت متعهد و متخصص حزب الله را در راه رها می آید و با سنگی و رسیدن به خودکفائی برایتان با شا هدود لیل شرح دادیم، بیک نکته دیگر هم "در این رابطه" باقی می ماند که با بدبختی عرضتان برسانم. اگر گاهی بعضی از برادران "مسئول"، متاسفانه می گویند و می نویسند که ما خیلی تا خودکفائی فاصله داریم، یا اشتباه می کنند و یا خدای ناخواسته، زبانم لال تبلیغات عوام مل نفوذی استکبار و ضدا انقلاب در آن ها تا شیر منفی گذاشته و با حرف های سنجدیده آب به آسیاب دشمن می ریزند! مثلا "من نمی دانم برادر مرتضی، خاجی" قائم مقام برادر "نبوی"، در وزارت صنایع سنگین به چه مجوز شرعی، افسار رارها می کنند می گوید:

"... به این نکته باید توجه کرد که وابستگی هایی که صنعت کشورمان با کشورهای دیگر دارد و وابستگی های نسبتا "عمیقی می باشد و با شعاع و غیره مشکلش قابل حل نیست!... و احتیاج به تلاش همه جانبه و "سرمایه کلان" دارد..."

تکند این برادران مسئول وزارت صنایع، با زهم شیطان در جلدها ن رفته که با آن همه لغت و لیس های قبلی، از توبه فکر "سرمایه های کلان" افتاده اند. برادر "مرتضی حاجبی"، واقعا "مثل اینکه عقل و شعور خود را از دست داده که این طور غیر مسئولانه به جمهوری اسلامی و تلاش گران امت "حزب الله" ضربه می زند:

"... به عنوان مثال وقتی که در تولید "خودرو" نگاه می کنید، اصلی ترین بخش های آن در خارج تولید شده و باید در اینجا "مونتاژ" شود... ما برای آن که آن قطعات اصلی را بسازیم، امکانات موجودمان کفایت نمی کند. پس به امکانات جدیدی احتیاج داریم و این امکانات جدید را باید با سرمایه گذاری به دست بیاوریم..."

می بینید این برادر با زهم صحبت از "سرمایه" می کند. مثل اینکه "سش" را از پول برداشته اند! ولی امت حزب الله از اینگونه دودوز باز می،

خوفی ندارد و به کوری چشم همه حاسدان و معاندان و منافقان خودکفائی و بیگانه، هم اکنون به مرز خودکفائی رسیده و همه زنجیرهای وابستگی به استکبار جهانی - اعم از شرق و غرب - را پاره کرده است و انشاء الله در آینده نزدیک پس از غلبه لشکر کفر ستیز اسلام بردشمن صهیونیستی و فتح قدس از راه کربلا، خدمت همه دودوز بازان هفت خط امام نیز خواهد رسید!

است که جوانان متعهد حزب اللهی شبانه روز برای رسیدن به مرز خودکفائی در زمینه های صنعتی، کشاورزی، پزشکی، تسلیحاتی، دامداری، نفتی، پتروشیمی و کامپیوتری، دود چسراغ می خورند و بجمدا لاله ۹۰ درصد از این راه را، به نیروی ایمان و با توکل به خداوند متعال و رهنمودهای دایمانه امام امت طی کرده اند. ممکن است این ادعا به نظرتان مبالغانه میزاید، پس بد نیست که بنده سیا هسا ای از اختراعات و اکتشافات وابستگی امت حزب الله را در یکی دو ماه اخیر، بدست بدهم تا بی جهت حرف های بنده و همراه با آن ارزش ها و توانائی های جمهوری اسلامی عزیز را "زیر سوال" نبرید!

تراکتور ساخت ایران به زودی به بازار عرضه می شود. کلیه قطعات و "موتور" این تراکتور در ایران ساخته شده است... "میکرو کامپیوتر" با کاربردهای صنعتی و آموزشی توسط یکی از مهندسان کارخانه ماشین سازی تبریز ساخته شد... "مرکز پژوهش های خاص و کاربرد مواد نوین" (۱)... اعلام کرد که پژوهشگران این مرکز پس از سال ها پژوهش موفق به اختراع باطری قابل شارژ سرامیکی شده اند که این باطری برای "اولین مرتبه در جهان" طرح و ساخته شده است...

"... دستگاه مکنده جمع آوری بذر" پیونجه در ایران ساخته شد... پنج طرح تحقیقاتی در زمینه لوازم و تجهیزات پزشکی برای اولین بار در ایران، به تولید نیمه صنعتی (۲) رسید، (از جمله): تراکتور تعویض درجه تورت (اختراع)، کوشی پزشکی (مشابه سازی)... و عمای تا بیانیان (مشابه سازی)...

"... وزیر صنایع پاسداران طی سخنانی گفت: ایران پس از یکسال و نیم تلاش موفق به ساخت "موشک" پیشرفته ضد تانک "تاو" شده است... وی گفت به محض آنکه شنیده شد که ما داریم روی "موشک" کار می کنیم، هفته ای نیست که به ما پیشنها دفروش موشک دهند!...

"... کشتی ساخت ایران، "حمزه" در بندر شرفخانه به آب انداخته شد. کشتی حمزه که توسط خمره پور حسینیی مسئول واحد فنی طراحی و با کمک کارکنان "متعهد" این بندر ساخته شده است و تاکنون بیش از نیمی از کارهای آن به اتمام رسیده، بیش از ۶ میلیون ریال هزینه برداشته است. وی گفت... کارهای باقیمانده آن، از جمله ساخت کابین مسافر و "نصب موتور" و دیگر قسمت های آن "روی آب" انجام می شود...!"

## چرا اسلامی!

دوره مای بیشتر از «انقلاب اسلامی» در ایران نگذشته بود و «انقلابیون» از چپ تا راست راست، دست در دست یکدیگر، سرگرم «انقلاب» بودند. در دستگاه انقلاب همه جا سخن از «بهار آزادی» بود و شادی و سرستی و پیروزی. تنها غم «انقلابیون»، «شهادت» بعضی از دوستانشان در دوران پیش از انقلاب اسلامی بود که عیش آنان را اندکی منقص می ساخت، و بدین جهت هر روز از رادیو و تلویزیون دولت انقلاب این عبارت به یاد آنان بارها تکرار می شد که «در بهار آزادی، جانی شهید خالی است». آن روزها، هنوز بر سر تقسیم دستاوردهای «انقلاب اسلامی» در بین گروهی دست اندرکار «انقلاب» اختلافی روی نداده بود. و اگر گاهی اختلافی پیش می خورد فقط منحصر به این بود که کدام دست بیشتر «مسلمان» است و «اسلامی» تر. ولی همه انقلابیون از آنچه می گذشت صد درصد راضی بودند. چنان که فی المثل همه بی اشتباه از این موضوع شاد و سر مست بودند که به قول خودشان، بجای «بیدادگاه» های دوره پیش، با پیروزی انقلاب اسلامی، در هر شهر و روستایی، دادگاههای قسط اسلامی تشکیل شده است که در آنها از بیداد و ستم اثری دیده نمی شود. فقط در اجرای عدالت نبود که «انقلاب» به معنای حقیقی خود، و با رنگ غلیظ «اسلامی» خود را به همه نشان

شماره اخیر فصلنامه ایران نامه (سال چهارم - شماره ۱) با ۱۳۶۴) شامل مقالات و بررسی ها و برگزیده هسا و نقد و بررسی کتاب، طبع و نشر شد. این فصلنامه که به همت آقای جلال متین و وزیر نظر هیات مشاوران از چهار سال پیش در آمریکا منتشر می شود هم خود را بر نشر بررسی ها و پژوهش ها در موضوع فرهنگ ایران به معنای عام کلمه گذاشته است

در شماره اخیر "ایران نامه" مقالاتی در باره کودکی و جوانی فریدون - نوشته جلال متین، موش و کربه مجلسی، اثر مجتبی مینوی، معرفی و ارزیابی سرخسی از دستنویس های شاهنامه به کوشش جلال خالقی مطلق و نقد و بررسی کتاب و معرفی ترجمه انگلیسی "ترس و لوز" اثر غلامحسین سعیدی، نشان از کوشش های نویسندگان در تهیه و تنظیم و تاء لیف دارد. برای آشنایی بیشتر با برداشت های نویسندگان "ایران نامه" در باره گنجینه فرهنگ ایرانی، مقاله اول فصلنامه را زیر عنوان "چرا اسلامی؟" نقل می کنیم:

می داد، بلکه هر کس به هر طرف روی می آورد، شاهد دگرگونی عمیقی در ایران بود و بخصوص شاهد حضور «اسلام» در همه جا و همه چیز. از جمله این دگرگونی بود تشکیل «انجمن اسلامی» در تمام واحدهای اداری، آموزشی، درمانی، بازرگانی، صنعتی و... مملکت با اختیارات فوق العاده. در این حیص و بیص، گروهی از کسبه و بازاریان نیز برای عقب نماندن از دیگران به تکیه بر اخلاص و نخست کالاهای با صفت «اسلامی» به بازار عرضه کردند مانند «سوسیس آلمانی اسلامی»، «کالباس اسلامی»، و «آبجوی اسلامی»، و سپس برخی از آنان دکانهای و فروشگاههای خود را نیز با عنوان «فروشگاه اسلامی» مزین ساختند.

در همین ماههای پر جوش و خروش، روزی، افرادی که در کنار یکی از همین فروشگاههای اسلامی در تهران نشسته بودند، با هم گپ می زدند، ناگهان مردی را دیدند که با سر و صورت خونین از «فروشگاه اسلامی» محله شان به بیرون پرتاب شد. مرد در حالی که خون از سر و رویش جاری بود، خروشان و غزان، کلماتی را با «للهجه» و با صدای بلند تکرار می کرد که مفهوم نبود. حاضران در صحنه کوشیدند هم مرد مجروح را آرام کنند و هم بفهمند موضوع از چه قرار بوده است که کار به این مرحله کشیده. آنان در ضمن مصلحت خود نیز نمی دانستند که با «فروشگاه اسلامی» محله طرف بشوند و به دفاع از مشروب و مجروح برخیزند، چون فقط وجود برچسب «اسلامی» به صاحب دکانه حقانیتی می داد که ممکن بود سر و کار معترضین یا معترضان را به همان «دادگاههای اسلامی» بکشاند. پس سعی کردند با زبان معترضین، مرد را آرام کنند، تا حداقل بفهمند چه می گوید. مدتی گذشت تا فهیبد مرد بیچاره با لهجه خاص خود بی در پی این عبارت را تکرار می کند که «بابا، تو که نداری، بگن: ندانم. چرا بقیه در صفحه ۱۱

از یاد

# تکرار داستان مرگ سلیمان

یکی از روزنامه‌های چندروزه اخیر ضمن گزارش شایعات تهران می‌نویسد: اخیراً بین خمینی و اطرافیان ملاقات‌هایی صورت گرفته است که از آن‌ها فیلمبرداری شده و کلیت فیلم‌ها به بعد از فوت او موقوف شده است تا اگر با انتشار خبر آن واقعه، ناآرامی‌ها یا جنبش‌هایی علیه جمهوری اسلامی رخ دهد فیلم‌ها را نشان بدهند و به مردم چنین تلقین کنند که امام هنوز زنده است و آن‌ها را در این تصور نگاه دارند تا بحران رفع و محیط آرام شود.

این شایعه سرگذشت مرگ سلیمان را آن گونه که در قرآن ذکر شده است به یاد می‌آورد. این داستان در متن آیه ۳۴ سوره سبأ و شرح آن در حواشی و تفسیرهای مربوطه (از جمله تفسیر کشف الاسرار صفحه ۱۲۵ جلد هشتم) آمده است.

تفصیل رویداد اینست که داود پسر سلیمان را به بیعت المقدس را شروع کرد اما پیش از آن تمام آن درگذشت. سلیمان بنا بر وصیت داود دست اندر کار تکمیل ساختمان شد چون او برای اجرائی عملیاتش - بطوری که در آیه ۱۱ سوره سبأ گفته شده است - جن‌ها را به کار و می‌داشت، آن‌ها را با منت‌های سخت‌گیری به بیگاری گرفت تا بنای معبد را به پایان رسانند. اما از بیم آن که عمرش کفاف ندهد و معبد را ناتمام بماند خدا خواست که وقتی مرگش فرا رسد آن را از اجنه پوشیده بدارد تا کار ساختمان تمام شود. چون جن‌ها فقط از ترس عذاب بدست سلیمان بودند که از آدامه کاری که سلیمان به آن‌ها تحمیل کرده بود دست نمی‌کشیدند.

خدا به ملک الموت فرمان داد که وقتی اجل سلیمان نزدیک شود او را کمی پیش از قبض روحش آگاه کند. بنا بر این روزی ملک الموت به سلیمان ظاهر شد و گفت فقط یک ساعت از عمرت باقی است و وقت آنست که خود را آماده رحلت سازی.

سلیمان جن‌ها را احضار کرد و به آن‌ها فرمان داد که تا "ظلمت" ظاهر می‌شود از آنگونه برایش حاضر نکنند. به این وصف که از بیرون پیدا باشد اما دری که از آن بتوان به ظلمت وارد شد - بیرون نگذارند. ظلمت در یک چشم بهم زدن پیدا شد و سلیمان در آن جا گرفت و باطمینان به اینکه اجنه‌ها او را

از بیرون خواهند دید ولی نخواهند توانست به ظلمت وارد شوند، ایستاده بر عمارت پیش تکیه کرد و آن وسیع ملک الموت جانش را گرفت. اما جن‌ها هیکل او را ز پشت دیوار شیشه‌ای می‌دیدند و چون عادت داشتند به این‌که او را همواره در حال نماز و اعتکاف مشاهده کنند تصور می‌کردند او همچنان زنده است و مشغول عبادت.

در این اثنا کرم‌های چوبخواره (نوعی موربانه) شروع به خوردن عمارت کردند و یک سال آنرا جویدند و درست وقتی که این کار فارغ شدند که ساختمان معبد بدست اجنه تمام شده بود. آنجا چون دیگر از عمارت چیزی نمانده بود جسد سلیمان بر اثر محروم شدن از تکیه‌گاه به سر و درافتاد و جن‌ها دانستند که سلیمان مرده است. آنجا با خود گفتند اگر علم غیب داشتیم می‌دانستیم او مرده است خود را زودتر از شگنجه و عذاب او آسوده می‌کردیم.

اما عذاب او این بود که اگر کسی از جنیان در کار رستی می‌کرد او دردی می‌نشانید و سردی را سب می‌گرفت و آن را به دریا می‌انداخت. با اجرای این معجزه هم بنای معبد به پایان رسید و هم مردمان دانستند که دعوی اجنه به داشتن علم غیب باطل است.

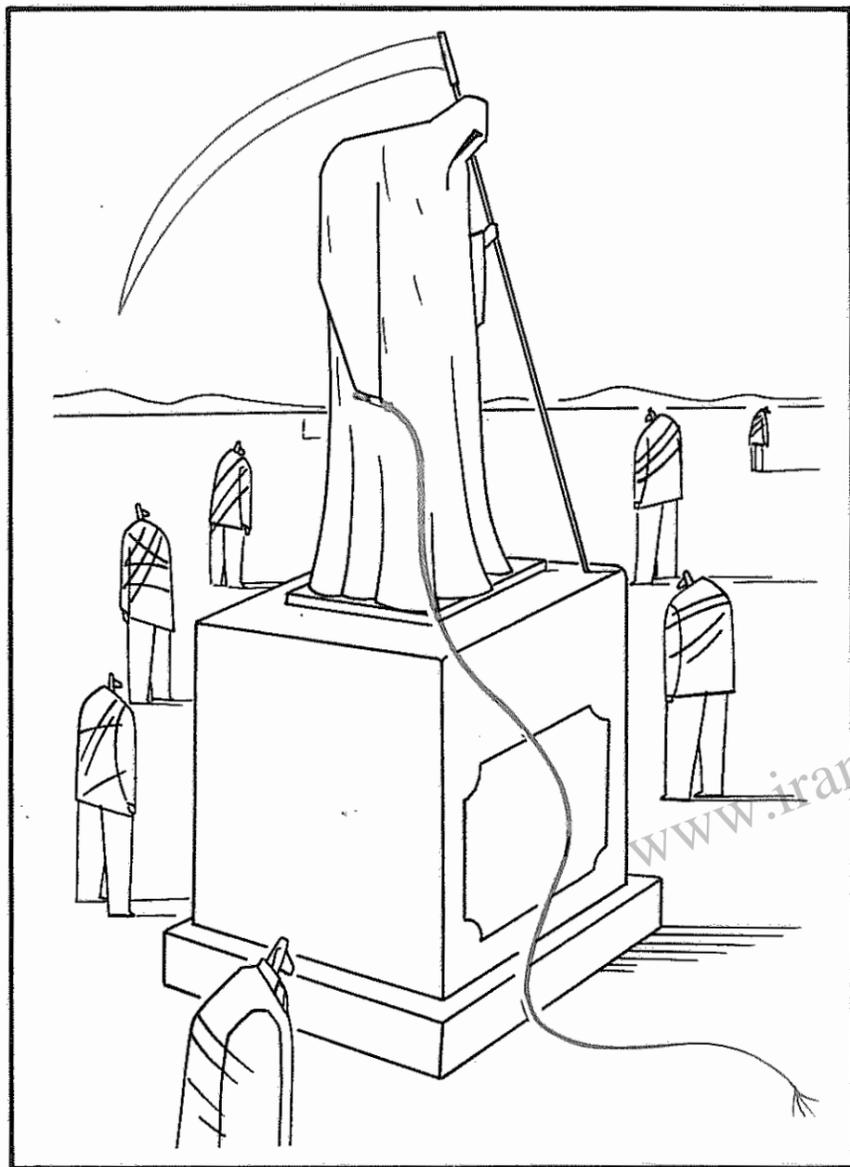
اینک ترجمه آیات مربوطه سوره سبأ: (۱۱) برای سلیمان جاری کردیم چشمه مس‌گداخته - جن‌ها به اذن پروردگارش نژاد و کار می‌کردند و هر یک از آن‌ها که از فرمان سرب می‌پسید او را عذاب آتش سوزان می‌چشاندیم. (۱۲) آن‌ها برای او هر چه می‌خواست می‌ساختند چه محراب‌ها، چه تندیس‌ها، چه گاو سحر و چه حوض و چه دیگره‌های سنگین...

(۱۳) پس چون مرگ را بر سلیمان قضا کردیم هیچ چیز آن‌ها را (اجنه‌ها) از مرگ او آگاه نشود مگر کرم چوبخواره که عمارت را می‌خورد و چون وی به سر و افتاد بر جنیان آشکار شد که اگر غیب می‌دانستند در عذاب خود را رکننده باقی نمی‌ماندند.

خبر امروز از این جهت افسانه‌ها ۳۰۰۰ سال قبل را به یاد می‌آورد. همانطور که انتشار خبر مرگ سلیمان کار بنای معبد بدست جنیان را متوقف می‌کرد، امروز هم شایعه درگذشت خمینی ممکن

است کار بنای جمهوری اسلامی را که نه تنها تمام نشده بلکه بی‌ریزی آن در حال نشست کردن است، تعطیل کند. و همانطور که سلیمان با تظاهر به اعتکاف به ظلمت آنگونه‌ای بنا نهاده و آنجا قبض روح شد، همانطور خمینی نیز با تظاهر به اعتکاف و آماده رحلت شده است. همانطور که جسد سلیمان روح سلیمان فقط بر عمارت تکیه داشت، فقط هیکل خمینی نیز بر عمارت خیالی

پشتیبانی ملت تکیه کرده است، اما همانطور که موربانه به تدریج عمارت سلیمان را خورد چندی است که تنها موربانه بلکه حشرات دیگر نیز که از پشت دیوار به ظاهر آنگونه‌ای چنان می‌نگرند، مشغول جویدن عمارت قدرت خمینی شده‌اند. اما نکته اینجاست که معبد جمهوری اسلامی، که پایه‌هایش بر آب است، چه این چنان به برپا بماند و چه فرو بیفتد، ماندنی نیست.



## پایمبری‌ها و فرهنگ ایران

پتیارگانی که در لباس روحا نیست، بر سر زمین هنرزا و هنرپرور ما دست انداخته‌اند، با آنکه بخاطر حفظ قدرت روبه‌زوالشان، می‌کوشند حقد و کینه سرگرفته خود را نسبت به فرهنگ و هنر انسان ساز ایرانی بنهان کنند، گاه عنان اختیار از کف می‌دهند و عقده‌های دیرین خود را به شکل مفضی می‌گشایند. درگذشت غلامحسین سعیدی، نویسنده صاحب نام - و یک آگهی همدردی گروهی از نویسندگان و هنرمندان ایرانی، که در یکی از روزنامه‌های تهران چاپ شده، آنچنان آشنی به جان آدمک‌های خمینی انداخته است که نتوانسته‌اند مکشورات قلبی را از زین سینه پرلای و لجن‌خسود بیرون نریزند.

روزنامه جمهوری اسلامی - روزنامه آرگان حکومت آخوندی - روزنامه رئیس جمهوری ذلیل خمینی، سیدعلی خامنه‌ای - در شماره ۱۲ آذرماه گذشته، زیر عنوان: "سوگواران ادبیات تزییقی" - با دست‌افشانی وی یکویی برجنازه یک نویسنده، خواسته است برچهره نویسندگان و هنرمندان امضاءکننده آگهی، که از بخت بد درسیه چال جمهوری بی‌آبروی اسلامی اسیرمانده‌اند، گل بپاشد. پیش درآمد مقاله را، که سه مثل عنوانش - ما به دل آسوده است، به عنوان نمونه، برای شما می‌خوانیم:

"ظلمت‌دبی روز - بسم الله الرحمن الرحیم - فوت ناگهانی نویسنده نامدار در غرب، باعث تألم و تأثر ادبیات تزییقی و طب سوزنی شرق گردید. مرگ نا بهنگام این هنرمندان کام‌نه تنها تاثر جامعه فرهنگی و هنری وابسته به رژیم سابق را برانگیخت، بلکه

آقای سیدعلی خامنه‌ای و آخوندهای حاکم، اگر سزا ز روی رساله‌های نجاسات و مطهرات برداشته بودند حتی از گوشه چشم نگاهی به قله‌های رفیع فرهنگ و هنر ایران انداخته بودند، این چنین عملگاران ناتوانی را به مبارزه با آن ماء مور نمی‌کردند.

کوردل آدم‌های حقیری که این فرهنگ و این هنر را دست‌کم گرفته‌اند؛ و روشن بین مردانی، چون روحانی خردمند قرآن سیزدهم - حاج مهدی حبیب‌خرسانی مجتهد، که گوشیده است آن عظمت و این حقارت را به کوردلان چون حکام دستار بند امروزی یادآور کند.

به همداری که این روحانی روشن بین به امثال شیخ علی خامنه‌ای داده است توجه کنید:

تورا مسجد مرا میخانه ای شیخ تورا سبزه مرا پیمان‌های شیخ مکن عیب من از ویرانه گردی مرا کنجی است در ویرانه ای شیخ تورا گوه مرا گاهی است در گوه تورا دانه مرا دردانه ای شیخ عجایب‌ها بیینی، گر نهی چشم دمی بر روزن این خانه ای شیخ ظاهرا شیخ ما و شیخ‌های ما، به دلالت این خراسانی روشن ضمیر، بر روزن خانه چشم گذاشته‌اند و غراب و غرابانندرون خانه راکه قورخانه، مقامت فرهنگ و هنر ایران است تا آنجا که بیبنائی‌شان اجازت می‌دهد، دیده‌اند و از وحشت همسین

نیروی ذخیره لایزال است که به دست و پا افتاده‌اند. اما... اما از فرط حماقت و سفاقت، با چنین شمشیرهای چوبین و تفنگ‌های کاغذین به مقابله و مبارزه با آن برخاسته‌اند.

این راهم بگوئیم: از هنرمندانی که در این قطعه‌ها را ادبی - در این طنز مهوع - مورد طعن و لعن با مصلح سربسته، قرار گرفته‌اند، بعضی‌ها البته و مسد البته، به حکم اجبار و برای استمرار معاش - و نه از روی رضا و رغبت - در دستگاه تلویزیون آخوندی وظیفه‌های انجام داده‌اند می‌دهند و با این حال نوکران سیدعلی خامنه‌ای دربارها آن‌ها، این پتیارگی را، که واری حد و مرز رذالت و شناعت است، روا میدارند. به گمان ما، این لجاجت آخوندی که بمناسبت درگذشت سعیدی فرصت بروز و ظهور یافته، درسی است برای این گروه اعدایان، که هر طور هست، به هر کار

یگری ممکن است دست بزنند و ننگ آری اجباری، ولو مختصر، با این دستگاه بر عفت راکه پایه‌هایش سخت به لرزه افتاده و در شرف فرو ریختن است، بخود نخرند.

اما برای تسلی خاطر این گل‌های هنوز مانده در شوره زار جمهوری اسلامی - که این چنین مورداها نانت قرار گرفته‌اند، آن‌ها را به فتوای پیر خرد، سعیدی شیرازی حواله میدهم که فرمود: گر هنرمند از او باش جفاشی بیند تادل خویش نیا زارد و درم نشود سنگ بدگوهر اگر گاهه زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود.

گفتار از زار دیوار ایران - ۲۹ آذرماه ۶۴

فؤاد روحانی

۳

## مصدق ونهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست

اولین کنگره حزب کمونیست ایران

سال بعد هنگام تشکیل سومین کنگره، کمینترن در مسکو با ردیگر موضوع ارتباط کمونیسم با ناسیونالیسم مطرح مذاکره قرار گرفت و سخنگویان شوروی تاکید کردند که کمینترن فقط از فعالیت واقعی کمونیستی می تواند پشتیبانی کند و با ناسیونالیسم صرف به عنوان و بهر لباس که جلوه کند مخالفت است و به نمایندگان حاضر در کنگره توصیه کردند که باید اقدام به تبلیغات ضد ناسیونالیستی را وظیفه خود بدانند. اما بعضی از نمایندگان کشورهای اسلامی چنین اظهار نظر کردند که در شرق میانه هرگونه نهضت انقلابی لا اقل در مرحله ابتدائی باید در چارچوب ناسیونالیسم صورت پذیرد.

پس از مراجعت نمایندگان ایرانی از کنگره با دکوبه، حزب کمونیست ایران کمیته مرکزی جدیدی تعیین کرد و درصدد تجدیدنظر در برنامه فعالیت خود به نحوی که با مقتضیات اجتماعی و اقتصادی کشور وفق دهد برآمد. تجربه نهضت گیلان نشان داده بود که اقدام به برقراری نظام کمونیستی در ایران بدون مقدمه به نتیجه نمی رسد و مقدمه ضروری شروع انقلاب در طبقات بورژوازی است بنا بر این حزب لازم داشت جنبه اشتراکی جدیدی به وجود آورد که کمونیست و غیر کمونیست در آن شرکت داشته و برای پایه گذاری تحولات آینده همکاری کنند. در تعقیب این تصمیم رهبران حزب با میرزا کوچک خان تماس گرفته و در اردیبهشت ۱۳۰۰ بین حزب کمونیست و کمیته انقلابی احسان الله خان و جنگلی ها توافق حاصل شد در اینک مشترکاً به عملیات ضد انگلیس و حکومت مرکزی اقدام دهند. در نتیجه اقداماتی که برای تحکیم ائتلاف جدید به عمل آمد و از جمله شورای روستائیان جنگل به ریاست حیدرخان تشکیل شد. در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۰۰ تشکیل دوباره جمهوری گیلان اعلام گردید اما این سازمان نوبنیاد دیری نپایید چون در این اثنا بر اثر تغییرات عمده ای که پیش آمده بود "نهضت جنگلی و کمونیسم گیلان رویه پایداری می رفت از یک سو اختلاف باطنی میرزا کوچک خان با کمیته انقلابی حزب و عمال آن همچنان باقی بود و حتی منجر به توطئه ای علیه آن ها و قتل حیدرخان گردید و از سوی دیگر حکومت مرکزی شروع به تهیه مقدمات حمله به گیلان نمود و از همه مهمتر سیاست دولت شوروی نسبت به ایران تغییر یافت. عهدنامه مودت بین شوروی و دولت ایران که در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹) منعقد شده بود نتیجه تجدیدنظر شوروی در روابطش با ایران و رسیدن به این نتیجه بود که مصلحت شوروی در سازش با دولت ایران است. فلسفه این تغییر روش در سالهای که دو سال بعد به قلم یک نویسنده شوروی در مسکو منتشر شد به این عبارت بیان شده است:

" برای دولت شوروی تا سیس جمهوری های مصنوعی شوروی در ایران بکلی بی فایده است. مصلحت حقیقی شوروی در اینست که ایران پایگاهی برای حمله به دکوبه نشود. اگر ایران بر طبق عهدنامه ۱۹۲۱ عمل کند در آن صورت نوع حکومت و طریقه حل مسئله کشاورزی در ایران منحصر "مربوط به مردم ایران خواهد بود." (۱)

به این ترتیب دولت شوروی نشان داد که حفظ منافع خود

را بر پشتیبانی از نهضت های مخلوق یا تحت الحما یه خود مقدم می شمارد چنانکه در مرحله سوم کمونیسم در ایران ( در مورد غائله آذربایجان ) نیز همینگونه عمل کرد.

همانطور که در عهدنامه مقرر شده بود ارتش سرخ در پایان شهریور ۱۳۰۰ خاک ایران را ترک کرد قوای اعزامی حکومت ایران که یک ماه قبل حمله به شورشیان را آغاز کرده بود در اوایل آبان به غائله گیلان خاتمه داد احسان الله خان به شوروی فرار کرد و میرزا کوچک خان اعدام شد و به این ترتیب اولین مرحله نفوذ کمونیسم در ایران بدون ایجاد هیچ اثری پدیدار به پایان رسید. اما ز نظر شوروی شورش سه ساله گیلان یک جنبش بی ثمر تلقی نمی شد چون در هر حال قیامی ولو بی اثر علیه نظام فئودال بود و بخصوص نشان می داد که احساسات ملی را می توان در فرصت مناسب برای ایجاد یک انقلاب موثر کمونیستی برانگیخت.

بعد از خروج ارتش سرخ از ایران حزب کمونیست ایران پایگاهی برای خود در بادکوبه برقرار کرد با این قصد که خود را برای هرگونه تجدید فعالیت در آینده آماده نگاه دارد. اما منشاء اثری نبود و تعداد اعضای آن به سرعت کاهش یافت بطوری که در سال ۱۲۹۴ کنگره پنجم کمینترن تشکیل شد شماره آن ها از ۴۵۰۰ نفر در سال ۱۹۲۱ به ۶۰۰ نفر تنزل کرده بود و به این جهت کنگره در واقع حزب را نادیده گرفت. اما حزب همچنان در حالت کمون باقی ماند تا سال ۱۹۲۷ که تصمیم گرفت کنگره دوم خود را در ارومیه تشکیل دهد علت این تصمیم پیدایش نشانه های بودا زاینکه روش شوروی نسبت به ایران در شرف تغییر است. ارزیابی جدید مقامات شوروی از اوضاع ایران مبنی بر نارضایتی از طرز عمل رضا شاه بود. آنها شکایت می کردند از اینکه رضا شاه بعد از شروع سلطنت بدو " از اتحادیه های کارگران استفاده کرده و بعد آنها را در حقیقت از بین برده است و نظام کهنه را با سلطه انگلیس بر اقامت دکور بخصوص به وسیله امتیاز نفت جنوب ابقا نموده و بطور خلاصه هیچ عملی برای کمک به نجات ایران انجام نداده است.

کنگروه ارومیه طرحی برای فعالیت جدید حزب تهیه کرد با هدف تاسیس یک حکومت زحمتکش و مبارزه علیه حکومت رضا شاه و نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلیس بوسیله هم آهنگ کردن فعالیت طبقات مختلف یعنی کارگران، روستائیان، صنعتگران و انتلکتوئل های شهری. این برنامه در ششمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۸ مطرح و تصویب شد. آنگاه حزب در اجرای برنامه جدید تصمیم گرفت ماهیت واقعی خود را زیر عنوان مراکز فرهنگی و باشگاه های ورزشی پنهان کند و ضمن کارگران را تحریک به اعتصاب و شورش کند که اینک توانست کارگران صنعت نفت خوزستان را در بهار سال ۱۳۰۸ و آذربایجان را در بهار ۱۳۰۸ نماید. اما دولت از وضعیت آگاه بود و اقدام جدی برای جلوگیری از عملیات حزب به عمل آورد.

گروه دکترارانی

وضع ایران در سالهای اول دهه ۱۳۱۰ - ۱۳۲۰ ترکیبی از عوامل مختلف بود که به طور واضح نشان می داد اجتماع ایران در آستانه دگرگونی های مهمی در اندیشه و عمل سیاسی و اجتماعی قرار دارد. ایران هر روز به محیط بین المللی نزدیک تر و با افکار و جنبش های سیاسی غرب آشنا تر می شد. از یک سو پیدایش فاشیسم در اروپا آزادبخواهان و روشنفکران ایران را متوجه کرده بود اینک طرز حکومت رضا شاه دیرپا زود ایران را نیز مواجه با فاشیسم یا دیکتاتوری مطلق خواهد کرد و بنا بر این مبارزه با آن ضرورت دارد و از سوی دیگر دانشجویان ایرانی در اروپا با اندیشه های سوسیالیسم و مارکسیسم آشنا شده و در نتیجه مطالعه نوشته های مارکس و انگلس قویا معتقد شده بودند به اینکه نشرو ترویج اصول آن در ایران کمک به تغییر پایه های اجتماع و اقتصاد

در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ ( ۲ تیر ۱۲۹۹ ) کنگره ای که بعد اولین کنگره حزب کمونیست ایران خوانده شد، در انزلی تشکیل یافت. طی آن فرقه عدالت نام خود را به حزب کمونیست ایران تغییر داد و قطعنامه های به تصویب رسیده و با بستگی حزب و جمهوری گیلان را به روسیه شوروی و الزام آنها را به تبعیت از مرام کمونیستی یعنی مبارزه با سرمایه داری جهانی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در گیلان و آذربایجان با پشتیبانی شوروی رسماً اعلام کرد. اما در جریان کنگره یک اختلاف نظر بین پیروان میرزا کوچک خان که از ابتدا وجود داشت شدت پیدا کرد و منجر به دودستگی شد. یک دسته طرفدار سوسیالیسم در چارچوب ناسیونالیسم بورژوازی و خواهان میانروی و حتی همکاری موقت و مصلحتی با طبقات سرمایه دار و پرهیز از اقدامات افراطی و اکتفا به اصلاحات اساسی و محدود کردن اختیارات شاه بود. در حالی که دسته دیگر بر عکس شدت عمل را بخصوص در مبارزه با نفوذ مذهب و سلب حق مالیکت از زمینداران و فراهم آوردن مقدمات حمله به پایتخت برای برانداختن حکومت تجویز می کرد. پس از مذاکرات سرانجام دسته دوم به رهبری احسان الله خان و سلطانه زاده و جوانزاده بردسته اول که میرزا کوچک خان طرفدار آن بود، غلبه کرد. اما در نتیجه این شکاف بین ناسیونالیسم متمایل به کمونیسم و کمونیسم صرف، میرزا کوچک خان در تاریخ ۲۸ تیر ۱۲۹۹ از حزب استعفا کرد و به اتفاق پیروانش روانه جنگل شد و به این ترتیب مرحله اول جمهوری گیلان پایان یافت. پس از آن حزب کمونیست ایران به رهبری احسان الله خان بدون رقیب و معارض به فعالیت تماماً " کمونیستی پرداخت. لنین غیاباً به ریاست افتخاری حزب تعیین و سلطانه زاده مأمور ملاقات و مذاکره با او شد.

در تاریخ ۹ مرداد ۱۲۹۹ احسان الله خان حکومت جدیدی در رشت به عنوان " کمیته ملی نجات ایران " با هفت کمیسار بجای کمیسارهای جمهوری گیلان برقرار کرد. از جمله مقرراتی که حکومت او به فوریت وضع کرد منع پرداخت مال الاجاره به مالکین و تسلیم آن به خزانه داری انقلاب، تحویل سهم مالکین از محصولات زمین به حکومت و ممانعت از خانه های بزرگ برای جاسادان به ما موران حکومت بود. ولی عمل عمده ای که حزب در اواخر مرداد درصدد انجام آن برآمد اعزام قوای حمله به پایتخت بود ولی ارتش انقلابی حزب در همان مرحله مقدمات از طرف نیروهای حکومت مرکزی سرکوب شد. در اوایل سپتامبر ۱۹۲۰ ( شهریور ۱۲۹۹ ) کنگره مردم شرق که از چند ماه قبل ترتیب تشکیل آن داده شده و دعوتی از مسکوپا دکوبه به " مردم ستمدیده ایران و ارمنستان و ترکیه " برای حضور در آن فرستاده شده بود در بادکوبه انعقاد یافت. در این کنگره که ۱۹۲ نماینده از مردم ایالات شمال ایران در آن شرکت داشتند، بحث فراوان درباره سازگاری نبودن کمونیسم با ناسیونالیسم صورت گرفت. رئیس کنگره ( زینوویف ) در سخنرانی افتتاحی، تکیه روی لزوم جهاد علیه امپریالیسم انگلیس و برقراری رژیم کمونیستی در سراسر جهان گذاشت، اما بیشتر نمایندگان از جمله سه ناطق ایرانی از نقطه نظرناسیونالیسم سخن گفتند بطوری که سخنگویان کمینترن Comintern تذکره دادند که مبارزه کمونیسم یک مبارزه طبقاتی در سراسر جهان بدون توجه به مرزهای ملی است و اتکاء به هرگونه مرام ملی با آن منافات دارد. اما با این حال زینوویف اظهار کرد که چون شرق هنوز رشد کافی برای پذیرش کمونیسم ندارد کمینترن حاضر است با عنایت ناسیونالیست و دموکرات و انقلابی همکاری و در ضمن از جنبش های ضعیف کمونیستی پشتیبانی کند. بالاخره نتیجه چشمگیری از این کنگره بدست نیامد ولی قطعنامه ای دایر بر توصیه برقراری " حکومت شوروی در شرق " و ریشه کن کردن " سرمایه داری جهانی " تصویب شد و شورائی به نام " شورای تبلیغ نهضت مردم شرق " با هفت عضو که دونفر از طرف کمیته اجرائی کمینترن تعیین می شدند تشکیل یافت. یک

تسریع شکست نظام موجود که آنرا محکوم به فنا می دانستند خواهند نمود. در سال ۱۹۳۰ دانشجویان معترض به رژیم ایران کنگره‌ای در شهر کولونسی تشکیل داده و ضمن سخنرانی‌ها رضا شاه را آلت استامبیریا لیسیم انگلیس خواندند و خواستار برکناری او و تاسیس جمهوری و آزاد کردن زندانیان سیاسی شدند. سال بعد نیز گروهی از آنها در شهر مونیخ گرد آمده تصمیم به همکاری با عوامل کمونیستی در ایران و تاسیس نشریه‌ای به نام پیکار گرفتند ولی دولت آلمان به درخواست رضا شاه آن نشریه را توقیف کرد.

افکار روشین و انقلابی همیشه در افراد پیشرو و پیشاهنگ مجسم می شود. عامل اصلی نشر اصول مارکسیسم در ایران فرد برجسته روشنفکری به نام دکتر تقی ارانی بود که در دوره دانشجویی در آلمان به هسته مارکسیسم گرویده و تصمیم به ترویج آن در ایران گرفته بود. وی بعد از تکمیل تحصیلاتش در سال ۱۳۰۹ به ایران بازگشت. در آن تاریخ حزب کمونیست ایران با بازی ناشی از تصمیمات کنگره ارومیه هنوز وجود داشت اما از دو سال قبل دولت دست به اقدامات شدیدی علیه کمونیست ها زده بود. همه سازمان حزب کمونیست را کشف و افراد منتسب به آن را دستگیر کرده بود. در خرداد سال ۱۳۱۰ لایحه‌ای به تصویب مجلس رسید که طبق آن عضویت یا شرکت در هرگونه جمعیتی چه پنهان چه آشکار که مرام اشتراکی یا افکار ضدقانون اساسی را تبلیغ کند غیرقانونی اعلام شد و مجازات مرتکب چنین جرم حبس از سه تا ده سال مقرر گردید. در این ضمن دکتر ارانی مراجعت نموده بود و گروهی جوانان پیرامون او گرد آمده بودند در «سازمان» مسائلی در سطح کلی فلسفی اجتماعی و اقتصادی و هنری و بخصوص در اطراف تالیفات مارکس و انگلس و اصول مارکسیسم بحث می کردند. این افکار به مرور بین جوانان روشنفکر هواخواه زیا دپیدا کرد و جنبشی در محیط سلول های زیرزمینی با هدف نشر و تبلیغ آن بوجود آمد. دکتر ارانی این جنبش را به وسیله انتشار مجله‌ای به نام «دنیا» که مقالاتی در توضیح ماتریالیسم دیالکتیک و مفهوم ماتریالیست بشریت و سایر مسائل مربوط به ایدئولوژی مارکسیست در آن نوشته می شد و همچنین به وسیله تماس های فردی و دسته جمعی رهبری می کرد. وی برای به ثمر رساندن این فعالیت تصمیم گرفت جوانان علاقمند به نشر افکار مترقی و آزادخواهان و با به گذاری مبارزه علیه دیکتاتوری و اختناق را متشکل کرده یک حزب کمونیست نوین تاسیس نماید. از آنجا که تشکیل چنین حزب از لحاظ بین المللی مستلزم کسب موافقت کمینترن بود و کنگره آن در سال ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) در مسکو تشکیل می شد دکتر ارانی برای اخذ تماس با مقامات کنگره مزبور به مسکو رفت و موافقت کنگره را جلب نموده به تهران مراجعت کرد و در سال ۱۳۱۴ حزب جدید کمونیست ایران را تشکیل داد.

یک ویژگی این دومین جلوه سازمان کمونیستی در ایران استقلال نسبی آن از نفوذ روسیه بود. در واقع کمونیسم دوم این فرق را با کمونیسم اول و سوم داشت که نه زیسر نظارت مستقیم شوروی بود و نه همزمان با ورود ارتش سرخ به ایران بوجود آمده بود. در این زمینه یکی از رهبران سابق حزب توده چنین می گوید:

" تنها نهضت کمونیستی مستقل و واقعی ایران نهضت اصیل - منظوم نهضتی است که نه دخالت و نه وجود قوای خارجی در تشکیل و توسعه آن تاسیر نداشته - نهضتی بود که دکتر ارانی به وجود آورد و این سازمان از روشنفکرانی تشکیل شده بود که در زمان لورفتن فقط ۵۳ عضو داشت. (۲) فعالیت زیرزمینی گروه ارانی که تعداد افراد آن اعم از عضو حزب و هواخواه غیر عضو در سال ۱۳۱۶ به ۵۳ نفر رسیده بود در آن سال متعاقب توزیع بیانییه‌ای در روز جشن کارگر (اول مه = ۱۱ اردیبهشت) ناگهان متوقف شد روز ۲۱ اردیبهشت در حدود ۴۰ نفر از گروه ارانی بازداشت و بقیه به تدریج تا اوایل خرداد دستگیر شدند و به اتهام نشر بیانییه مزبور و تشکیل یک سازمان سری اشتراکی و تحریک اعتماد در دانشکده فنی و کارخانه ناساجی اصفهان و ترجمه کتاب " سرمایه " مارکس محاکمه شدند. در جریان

## مصدق و نهضت ملی ایران در کساکش چپ و راست اولین کنگره حزب کمونیست ایران

محاکمه دکتر ارانی اقدام خود را در کمربسته تحقیق و نشر افکاری که در سطح جهانی دارای کمال اهمیت بود انکار نکرد و خطاب به دادگاه گفت: " اگر شما لباس غربی، تاسیسات غربی، تکنولوژی غربی و طرز زندگی غربی را قبول می کنید باید فلسفه های سیاسی غرب را نیز قبول کنید. "

این دفاع و مدافعات دیگر متهمان در دادگاه تا شیر نکرد و در آبان ماه ۱۳۱۷ دادگاه به محکومت همه متهمان به استثنای دونفر ارانی داد. ده نفر از آنها به حداکثر کیفر یعنی ده سال زندان محکوم شدند. یکی از آنها دکتر ارانی بود که در سال ۱۳۱۸ در بیمارستان به علت غفلت عمدی در معالجه درگذشت و خاطره مهیجی از خود به عنوان شهید نهضت کمونیسم ایرانی باقی گذاشت. رانی دادگاه در اکثر محافل غیرعا دلانه تلقی شد از جمله سفیر انگلیس طی گزارشی موضوع به لندن چنین گفت:

" اینگونه محکومیت ها برای عملی که بیش از شرکت در یک جمعیت منظره دانشجویی نبوده بیش از اندازه سخت است و نشانده تارفاشی ارزشی است که می خواهد بیس دیگران که دارای همینگونه افکار چپ گرا هستند درس عبرتی بدهد " (۳)

به این ترتیب با دستگیری و محکومیت گروه ۵۳ نفر مرحله دوم سازمان کمونیستی ایران پایان یافت.

### حزب توده

سومین جلوه کمونیسم در ایران نتیجه مستقیم اشغال نظامی ایران به وسیله نیروهای متفقین طی جنگ دوم جهانی بود. به دنبال این واقعه ( شهریور ۱۳۲۰ ) زندانیان سیاسی بخشیده و اعضای گروه سابق ارانی از حبس آزاد شدند. بیشتر آنها بی درنگ به سلیمان میرزا اسکندری که سابقه برجسته‌ای در حزب دموکرات داشت و از پایه گذاران عمده سوسیالیسم در ایران بود پیوستند و از نوبه فعالیت پرداختند. اوضاع عمومی ایران بعد از استعفای رضا شاه برای این تجدید فعالیت مساعد بود. تضییقات و فشارها و حالت اختناق در فضای سیاسی تخفیف یافته و قانون خرداد ۱۳۱۰ عملاً بحال تعطیل در آمده بود. افرا دوطبوعات در اطراف روشنفکاران رو عا پیدا احساس آزادی می کردند و در نتیجه اوضاع بیست سال گذشته محیط عمومی و روحیه طبقات کارگرو صنعتگر و روستا بخصوص برای تغییرات اساسی مناسب بود. در این وضع مسا عد در مهر ماه ۱۳۲۰ سازمان جدیدی به نام حزب توده با مرام کمونیستی ولی بدون تظاهر به آن تشکیل یافت و با انتخاب کمیته موقت بلافاصله به فعالیت پرداخت و بنا را بر احیای اتحادیه های کارگری و تبلیغ سوسیالیسم به وسیله مطبوعات حزبی گذاشت. حزب توده اولین کنفرانس ایالتی خود را در سال ۱۳۲۱ و اولین کنگره حزبی را در سال ۱۳۲۳ تشکیل داد و سپس از دولت خواستار اجرای اصلاحات سیاسی و اجتماعی شد و در جریان انتخابات مجلس چهاردهم شرکت کرد و نامزدهای از طرف خود معرفی کرد که با عضو حزب یا بخصوص خواهان تحکیم دوستی با شوروی بودند. انتخابات تبریز منجر به انتخاب نه عضو حزب توده شد که یکی از آنها ( پیشه‌وری ) به اکثریت آرا مجلس به

علت سابقه کمونیستی رده شد. حزب توده در برنامهای خود را مدافع منافع طبقات محروم و قهرمان استقلال و آزادی ایران و علاقمند به دوستی ایران با همه کشورهای آزادیخواه معرفی و کوشش می کرد که خود را به عنوان پیرو آرمان های ناسیونالیستی گروه ارانی بشناساند و هویت کمونیستی خود را حتی الامکان پنهان کند. سخنگوی حزب در مجلس نه تنها دم از کمونیسم نمی زد بلکه حتی مدعی بود که حزب رنگ سوسیالیست هم ندارد وی گفت: " حزب ما به هیچ عنوان صفت سوسیالیستی ندارد بلکه یک سازمان دموکراتیک است که جبراً ریخ آنرا بوجود آورده است " (۴) از ابتدا واضح بود که اینگونه اظهارات مطابق با حقیقت نیست. ما بزودی هرگونه تردید را این باب رفع شد زیرا حزب بنا را با جدیت تمام بر حمایت از منافع سوسیالیست شوروی گذاشت. این واقعیت به خصوص برناظران خارجی آشکار بود. یک گزارش سی. آی. او. مربوط به این زمان چنین می نویسد:

" هر چند حزب توده خود را یک نهضت اصلاح طلب بومی با تمایلات مارکسیستی معرفی می کند ولی عملاً چیزی جز حزب کمونیست ایران نیست. همه قرائن نشان می دهند که حزب توده مثل احزاب کمونیستی کشورهای دیگر مستقیماً با شوروی مربوط است و از آن دولت دستور می گیرد " (۵)

هم‌نمایندگان حزب توده در مجلس و هم رهبران حزب در خارج مجلس در همه مسائلی که با منافع شوروی ارتباط داشت از آن منافع دفاع و پشتیبانی می کردند.

بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۶ حزب توده در چند مورد مهم جانبداری خود را از سیاست و مقاصد شوروی آشکار کرد چند مورد عمده را یادآوری می کنیم:

پشتیبانی از اقدامات شوروی برای بدست آوردن امتیاز نفت در شمال - ترتیب تظاهرات علیه دولت ساعد که در برابر تقاضای شوروی مقاومت می کرد - تأیید جنبش های تجزیه طلبی در آذربایجان و کردستان که شوروی آنرا بوجود آورده بود - تبلیغ این فکر که ایران باید ایالات شمال را بعنوان منطقه امنیتی شوروی بشناسد و سیاست خارجی خود را بر پایه تعادل مثبت قرار دهد. یعنی برای روس ها در شمال امتیازاتی نظیر آنچه انگلیسی ها در جنوب آن برخوردار بودند قائل شود.

یکی از رهبران حزب ( دکتر اردمش ) نظریه حزب را در باره سیاست خارجی ایران به این عبارت بیان می کرد که ایران باید آلت حفظ تعادل بین دو قدرت خارجی باشد و نباید آن تعادل را برهم زند بلکه باید آنرا محکم تر کند.

واضح است که اگر دولت ایران به توصیه حزب توده عمل می کرد و اگر سفارش دولت انگلیس به ایران که بهتر است با درخواست های شوروی موافقت کند مورد قبول واقع شده بود همان وضع برقرار می شد که در قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ پیش بینی شده بود.

در مرحله سوم نفوذ کمونیسم در ایران مثل مرحله اول حزب توده از وجود نیروهای روسیه در خاک ایران کاملاً استفاده کرد. اگر شوروی بر طبق شرایط قرارداد ساجانه سال ۱۳۲۱ ( بین متفقین و ایران ) عمل کرده بود شاید حزب توده کمتر مورد سوء ظن و انتقاد قرار می گرفت. اما شوروی به تعهدات قراردادی خود عمل نکرد. در قرارداد تصریح شده بود که غرض از اشغال ایران فقط برقراری و حفظ خطوط ارتباط با روسیه است و متفقین استقلال و حمایت از ایران را محترم شمرده و در ظرف شش ماه بعد از پایان جنگ خاک ایران را ترک خواهند کرد. اما شوروی از مصونیتی که طبق قرارداد بدست آورده بود بطرز فاحشی سوء استفاده کرد. نیروهای شوروی در منطقه اشغالی خود نوعی رفتار می کردند که گوئی منطقه یک دشمن شکست خورده است. از ورود ما موران و قسواوی دولتی به شمال جلوگیری می کردند، مواد دوا را برای می خریدند و به خارج کشور می فرستادند، از حمل غله ما را در مصرف شمال به جنوب که در مضیقه مواد غذایی بود بقیه در صفحه ۱۱

# نامه‌ها و نوشته‌ها



جواب تمام یا قسمتی از نامه‌های خوانندگان عزیز فقط برای بازتاب دادن نظرات و عقاید و برداشته‌های شخصی نویسندگان نامه‌هاست.

بک گزارش از تهران:

## وای بر اسلام راستین!

مسئله تقسیم حکام رژیم جمهوری اسلامی به دو جناح محافظه کار و تندرو همچنان مسئله روز است، در مجلس اسلامی، آقای خلغالی با ایراد نطقی در روز سه شنبه ۲۸ آبان - این تقسیم بندی را علنی کرد.

خلغالی به آخوندهای محافظه کار رحله‌ور شد و انتقاد از روش‌ها و رسالت را از جانب این گروه آخوندها محکوم نمود و گفت که "شکست خورده‌های افراطی بعضی مسائل را خورده‌های مردمی" این روزها از وجهه عده‌ای آقایان روحانیون استفاده کرده اند و هم‌تشان را بر این گماشته اند که جنبه‌های افراطی بعضی مسائل را تعقیب کنند که چشمان بعد از زوزنا مه میزان و انقلاب اسلامی به روزنامه رسالت با بیروشن شود. عده‌ای هم در اینجا قلمفرسائی می کنند و مطالبی را می نویسند. ما می دانیم این روزنامه قبل از آنکه بیرون بیاورد بیست و سه رفته است. چرا؟ تمام گریزها به قول روضه خونی ها آخرش بطرفداری از مالک برمی گردد، طرفداری از بازاری می کنند، کدام بازاری ... آقایان می خواهند مثلاً در آینده گرا انقلاب شکست خورد دوباره از این طاغوت‌ها وجوهای بگیرند و زندگی شان را اداره کنند ...

تقریباً همه مسائل و گفتگوهای پشت پرده در مجامع آخوندی در همین جهت مختصر آمده، آخوندها به جناح بنسبتی پرداخته و دلیلشان هم اینست که دولت حاضر تحت سلطه کمونیست‌ها و کنفدراسیونی ها (مثل آقای موسوی نخست وزیر) در آمده و از طرفی معتقد شده اند که فضا حاکم و ندامت کاری و اشتیاق به همین حکومت، سرانجام به شکست و نابودی ایشان تمام می شود بنا بر این به قول آقای خلغالی فکر کرده اند که "اگر انقلاب شکست خورد دوباره از این طاغوتها وجوهای بگیرند و زندگی شان را اداره کنند" در حقیقت جناح راست، عملاً این طور تصور می کند که جمهوری اسلامی به پایان رسیده و باید راه نجاتی یافت، بنا بر این دورهم جمع میشوند، روزنامه می دهند و اعلامیه می نویسند.

شورای محترم نویسندگان قیام ایران ... غرض از تقدیم این نامه بخاطر مقاله ایست که در صفحه ۱۲ شماره ۱۲۷ مورخ هفتم آذرماه ۶۴ "قیام ایران" تحت عنوان (ده سال پس از استبداد) چاپ شده است که تصور می رود هدف از درج آن صرفاً "دفاع از سیستم دموکراسی و حاکمیت ملی بوده است و نیز سعی شده است چنین عنوان شود که طرفداران رژیم دیکتاتوری فرانکو در شرایط فعلی در اقلیت کامل می باشند.

چون این مطلب مربوط به یک کشور خارجی می شود و دارم کسر دبطور فهرست و ایراد شتی را که شما "طبی پنج سال زندگی در این کشور از وضع سیاسی اسپانیا طی سالهای ۱۹۳۲ (اعلام حکومت جمهوری) دارم و آنچه بعنوان ما حاصل اکنون به چشم دیده می شود و غیر قابل انکار است بیان دارم. باید که که مبنای مقایسه‌ای باشد با آنچه که در گذشته و حال به ایران گذشته و میگذرد. مطلب را از جنگ‌های داخلی سالهای ۳۶ تا ۳۹ پس از تقریب ۵ سال اعلام حکومت جمهوری بطور خلاصه شروع می‌کنم (بگذریم از اینکه ملت اسپانیا و همچنین مردم آمریکا لاتین تباران زشتی ها و بدکرداری‌های خود را در مدت زمان سلطه استعماری اسپانیا در آن مناطق پس می دهند و پس از گذشت تقریباً سه قرن هنوز هم این کشورها زیر سلطه دیکتاتوری کمونیسم - فاشیسم و سرمایه داری دست و پا می زنند).

۱ - می گویند تا اوایل قرن بیستم کشور اسپانیا از نظر دارایی جنگل و منابع طبیعی بود که یک راه سو براحتساب می توانست از شمال به جنوب کشور برود (راسو حیوان کوچکی است که در جنگل و نقاط پر درخت زندگی می کند) آنوقت در طول ده سال جنگ داخلی که قریب سه میلیون انسان کشته و معسول بجای گذاشته طبق آمارهای ارائه شده حدود ۸۰٪ همین منابع طبیعی و مزارع از بین رفت و ۲۵٪ شهرواای کوچک و دهات، از زمین و خرابی بی نصیب نماند، گرسنگی و قحطی تا چندسال پس از جنگ‌های داخلی پیدا می کرد، با توجه به همزمانی با جنگ بین المللی دوم و علی رغم فقری که مردم اسپانیا از فاشیسم و بلاتال از حکومت فرانکو داشتند در کوتاه زمان ممکن بدست همین مرد نظامی که در تمام مدت عمرش از کشورش خارج نشد و حتی آده لاف هاستلر را درخدا اسپانیا ملاقات کرد، علاوه

قساوت، می کنند و آخوندها را بشناختن انسان واقعی دعوت می کنند و می نویسند: "شناختن انسان واقعی انتظارات ما را از بعد انسان تصحیح و تعدیل خواهد کرد و دیگر باید دیدن جزئی خطا و انحراف، نه گریبان چاک خواهم زد و نه خشم خواهم گرفت ... و چنین است که بجای تحمیل، تسامح - بجای کینه، رحمت خواهیم گرفت، و واقع بینی محمود جای موهوم پرستی مذموم را خواهد گرفت و تفوق انسان ها و تکالیفی در کشور توانائی‌ها پیش برسمیت شناخته خواهد شد ... برای مریبان و مسدود کردن و زما مداران تعریفی از این بهت‌سرو کارگزاران نخواهد بود که انسان موجودی است خطا کار و گناه کار ... از آن طرف نرمخوبی بیامیران که مظهر رحمت نیست خداوند بودند (انتقاد از خمینی) و سخت‌گوشی در تبلیغ در عین باس از ایمان همه مردم، و یقین به عدم رفع اختلاف در جموع انسانی و آسودگی خاطر و برگزینی کافران اندوهناک نشدن (شلاق زدن) و خویشترن را فرما ننده تاریخ ندانستن (با زاشا ره به آقای خمینی) و تحمیل در امور عقیدتی را ندانستن، پیامبران همه برای انذار و تنبیه آمدند و هیچ یک ادعا نکردند

## دیکتاتورها

### سروقه یک کرباس؟

برترسیم خرابی‌ها و وجهش بی سابقه، از سال ۱۹۶۰ در جهت شکوفائی بصورتی پیشرفت کرده و وقتی فرانکو در سال ۱۹۷۵ در بستر مرگ بود، اسپانیا اولین کشور کشاورزی و بنجمن کشور صنعتی اروپا به حساب می آمد، طول راه آهن آن بیشتر از دوبرابر طول خط آهن ایران بود در حالیکه وسعت خاک کشت یک چهارم مساحت ایران است و حدود ۶۰٪ این خطوط آهن دوطرفه است، خیلی بندرت می توان در اسپانیا سراغ داشت که از آب و برق و اسفالت و تلفن و سایر خدمات بی بهره باشد و تقریباً ۹۰٪ صنایع مورد نیاز کشور و مواد درخت در خودکشور ساخته می شود بصورتی که در مقایسه با سالهای دروازه تمدن بزرگ ۱۰۰ سال اخیر از ۲۵ سال از ایران جلوتر بود.

۲ - خوان کارلوس پادشاه فعلی اسپانیا در سن ۱۲ سالگی زیر نظر شخص فرانکو قرار گرفت و مدت قریب ۳۰ سال در محیطی فاشیستی پرورش یافت و لسی امروز یکی از دمکرات ترین پادشاهان جهان است. صحیح اندیشیدن، ساده و بی پیرایه زیستن، اخلاق و رفتاری انسانی داشتن او را بصورتی جلوه گر ساخته که همه نظریه پردازان در مقام مرقوم داشتند هم پادشاه دست راستی‌هاست هم میانه روی و هم دست چپی‌ها و کمونیست‌ها. او انسانی است با قلبی منطقی و شناخت کامل از واقع، با قلبی رشوف و افکاری والا و با یک سابقه وراثت از پادشاهان فرانسه و انگلیس. معذالک بعنوان احترام دست خانم‌ها می بوسد و در مقابل کلیسا و کاردینال‌ها زانو می زند، با استقبال نخست وزیرش می رود، رهبران احزاب مختلف را به گرمی در آغوش می گیرد، از هوسهای کودکانه بدور است، حتی قبل از همه به افسران و نظامیان سلام نظامی می دهد و در پایان اغلب سخنرانی‌ها فریاد زنده باد اسپانیا می کند، به پرچم کشورش تعظیم می کند و آنرا می بوسد به مردم کشورش همیشه با گشاده رویی و بدون نظاره عوام فریبی لبخند میزند و ساده با آنان روبرو می شود و در عین حال با تمام نیروها و فاشیست‌ها و آزادی و دمکراسی پشتیبانی می کند. در این کشور برخلاف شرح مقاله مزبور گروه طرفدار رژیم فرانکو هنوز صاحب قدرت هستند بطوریکه در انتخابات گذشته سراسری (سال ۸۲) بیش از ۵ میلیون رای آوردند و هم اکنون ۱۲۴ نماینده در

کبرای ریشه کن کردن فساد و باطل آمده اند ... در حقیقت اکنون ایدئولوگها - متوجه شده اند - یا دیر متوجه شده اند که باید به جامعه و بخصوص خمینی و خبیثی - چه‌ها را به واقع بینی و درک موجودیت انسان دعوت کنند و به آن‌ها یادآوری کنند که ادعای شما در مورد ریشه کن کردن و براندازی فساد و باطل حتی با سیوره و رفتار پوپا مبران هم نمی خواند ... و این همه فضا روشاوت بعنوان تنبیه گناهکار، نشناختن جایگاه انسان واقعی است.

این جریان فکری تا زده در جمهوری اسلامی در سایر بخش‌ها نیز کم و بیش چشم میخورد، مثلاً اخیراً "متوجه شده اند که محبوسان حلقان آمیز جا معده در مردم را بجنون می کشاند و این همه خودکشی و خودپرستی بکردن‌ها از عمارات بلنند نتیجه همین فضا رهاست دست رادیو و اندکی روزنامه‌ها را در انتقاد از مسائل روز نظیر کمبود حقوق، مشکلات جیره بندی، قاچاق، فساد، رشوه خواری را با زکذاشته اند. در بخش دیگر، خود جا معده نیز مسیره‌های فکری تازه‌ای برای مقابله با خرافه و مذهب می گشاید، طبق آمار که گرفته ایم اکنون

با رلمان دارند و در انتخابات مجلسی استان کالیسیا هم در دوره قبیل و هم دوره فعلی که دکذشته انجام شد ۳۴ نماینده از ۷۱ نماینده را داشتند و با بدست آوردن اکثریت در مقابله ۲۲ نماینده سوسیالیست‌ها، کابینه این دوره را هم در دست خواهند داشت و این نشان دهنده تدبیر پادشاه و اعتدال در حکومت دمکراسی بمعنای واقعی کلمه می باشد. شرح مطالب و اختلاف سطح در مقایسه با کشور ما آنقدر زیاد است که باید زمین تا آسمان را با آن مقایسه کرد.

در حالیکه اگر وی فرد فرد اسپانیا می و افراد میهن ما مطالعه کنیم نتیجه خواهیم گرفت در طبقه‌ها ما نظر هوش - استعداد - گذشت فردی - صمیمیت - همگاری - تحمل مشکلات و از خیلی جهات دیگر مردم کشور ما برتری دارند و به وضوح نقاط مثبت بیشتری نسبت به مردم عادی اسپانیا دارند. مع التاسف با توجه به اینکه هر سرد و کشور شرایطی تقریباً "نزدیک به هم دارند و از نظر سیاسی مراحل مشابهی را گذرانده اند این فکر متعجبانه است که چرا در کشور ما موفقیت این کشور و محرومیت و عقب ماندگی کشور ما چه می تواند باشد؟

- آیا: فطرتاً "فردپرست و بیت سازه‌ستیم؟
- منافع خود را به منافع دیگران ترجیح می‌دهیم؟
- اصولاً "نوکر مآب و خدمتگزار بسیار آمدیم؟
- از نظر شرایط اجتماعی کمبود داریم؟
- خودخواه و خودپرست هستیم؟
- دروغگو و متظاهر و خود دوستیم؟
- فکری کنیم که سر نوشت ما را با یاد خارجان تعیین کنند؟
- در مقابل قدرت تسلیم می‌شویم؟
- در اظهار نظرهای خود رعایت منافع را می‌کنیم؟
- خرافات مذهبی ما را از درست اندیشیدن باز میدارد؟
- همدگر را با عقاید و نظریات مختلف تحمل نمی‌توانیم بکنیم؟
- "فطرتاً" شقی و بدقلب و انتقام‌جویم؟
- از دمکراسی و آزادمندی چیزی درک نمی‌کنیم؟
- حقه باز و سودجو و دنبال منافع آنی هستیم؟
- بوقلمون مفتیم؟
- و ... و ...

من مطالعه چندانی ندارم و از طرفی از به قلم کشیدن آنچه در فکر می‌گذرد و با احساس می‌کنم، عاجز نتیجه گیری را به عهده نویسنده آن روزنامه واگذار می‌کنم و خواهش دارم بکنیم برای همیشه ز نظر شکافتن این مسائل و علل عقب ماندگی‌ها که متأسفانه سفاکانه مبتلابه اغلب ایرانی‌های مقیم خارج از کشور هم می‌باشد به راه حلی برسید که لااقل نسل بعدی بتواند دور از این زشتی‌ها زندگی راحت داشته باشد با شکوه و مطالب روزنامه مهم آن حالت خشکی و گزارشی بیرون آمده و چراغی فسراراه ایران دوستان واقعی باشد.

با تقدیم احترام - یک ایرانی  
۱۵ دسامبر ۸۵ مادرید - اسپانیا

بالترین تیراژها، مربوط به مجلات و نشریات علمی است و جامع علمیر غم‌فشار خرافه‌های مذهبی، بطرزنگفت انگیزی به علم که مخالف با مذهب و خرافات است توجه نشان می‌دهد. یک آمار می گویند تعداد دبایزدکنندگان ایران کمی از نمايشگاه قرن بیست و یکم در ژاپن، نسبت به تمام آسیای شرقی و جنوب آسیا است و حتی جمهوری اسلامی چهار صد نفر از مدیران حزب الهی خود را به تماشای این نمايشگاه برد، که طبق خبر موثقی که داریم، مشاهیر و نمایندگان و پیشرفت‌های تکنولوژیک - در برابر خرافات پرستی و عقب ماندگی ذهنی شان، تحولی عظیم در آن‌ها ایجاد کرده و بعنوان اعتراض در دعای کمیل در سفارت ایران در ژاپن شرکت نمی‌کنند و در بازگشت در هواپیما، رسماً "علناً" آنجا را خود را از خمینی برزبان می‌رانند.

عده‌ای از روشنفکران پس از بازگشت به تشکیل سمینارهای متعدد و نشست‌های سلاطین و فیلم‌ها یا نمايشگاه‌ها برداشتند و به این ترتیب بسیار روشنفکران و زیرکانه به اصول بنیادین جمهوری اسلامی حمله بردند.

# چرا اسلامی!

بقیه از صفحه ۶

می زنی؟! وقتی فهمیدند چه می گوید، سؤالها شروع شد که بابا جان، چه می خواسته ای بخیری، که نداشته است، به او چه گفته ای که ترا این طور مضروب و مجروح کرده است؟ ولی مرد، در عالم خودش بود و گوشش به فلک بدهکار نبود و باز همان عبارت را تکرار می کرد و به زمین و آسمان نریزید و بیره می گفت. بالاخره پس از چند دقیقه، از خشم مرد کاسته شد و در جواب پرسش مکرر افرادی که دورش جمع شده بودند گفت: من اهل همین محله و خیابانم، چند سال است اینجا زندگی می کنم، شاید بعضی از شما هم مرا در این مدت دیده باشید، آژام به هیچ کس نرسیده است. از دو سه سال پیش که «سوپر مارکت آریا» در اینجا باز شد، من همیشه مایحتاج خانه ام را از همین جا خریدم، در این یکی دو ماهی هم که اسمش را عوض کرده و شده است «فروشگاه اسلامی» باز هم مثل سابق از همین جا خرید می کنم. تا بحال هم با صاحب فروشگاه هیچ وقت بگو مگویی نداشته ام. امروز هم مثل روزهای دیگر رفتم به فروشگاه. سلام هم کردم. وقتی محمد آقا پرسید چه می خواهی؟ جلو مشربها گفتم: یک چغندر و دو کای اسلامی. هنوز حرفم تمام نشده بود که محمد آقا، بی خود و بی جهت، شروع کرد به فحش دادن و بدو بیراه گفتن به من، و این که تو کافری و تو «مخاربه با خدایی». بعد هم با مشت و لگد به جان من افتاد و مرا به این صورت در آورد. باور کنید، قسم می خورم، به پیره، به پیغمبر که من هیچ حرف بدی به محمد آقا نزنم. «بابا، اگر نداری، بگو: ندارم. چرا می زنی!؟»

\*\*\*

ممکن است کسی بگوید این قصه ای است معمول که دشمنان «انقلاب اسلامی» ساخته اند، زیرا ممکن نیست مردی مسلمان - ولو عامی و درس نخوانده - نداند که ودکا و عرق و شراب و آبیجو، از مشروبات الکلی است و از نظر «اسلام» حرام، و آنگاه چگونه ممکن است آدمی مسلمان به یکی از این گونه مشروبات برچسب «اسلامی» بزند. اگر واقعه «فروشگاه اسلامی» چنان که در تهران نقل می شد، دقیقاً و جز به جزه روی نداده باشد، ولی نگارنده این سطور در تهران و در ماههای نخستین پیروزی «انقلاب اسلامی» آگهیهای «سوسیسی آلمانی اسلامی»، «کالیاس اسلامی»، و «آبیجوی اسلامی» را خود به چشم خود می بینم، بارها و بارها دیده است و دیگر در این امر شک و تردیدی روا نیست.

و اما اگر کسی واقعه فروشگاه اسلامی تهران را بر اساس این استدلال پذیرد که چون ودکا و بطور کلی مشروب الکلی را با «اسلام» نسبتی نیست، پس موضوع از اصل دروغ است، بنده اسنادی متعدد در اختیار دارم که نشان می دهد نه عوام الناس و مردم درس نخوانده، بل افراد عالم و دانشگاه دیده و صاحب نظر و محقق و متخصص اروپایی و آمریکایی بخصوص در دو دهه اخیر، و نیز بعضی از هموطنان خودمان در این سالها، چیزهایی را به اسلام نسبت داده و با عنوان «اسلامی» (Islamic) خوانده اند که بمراتب عجیب تر از «ودکای اسلامی» در «عصر پیروزی انقلاب اسلامی» در ایران است. می پرسید این افراد کیستند و چرا بدین کار دست می زنند؟ در پاسخ باید بگویم: ایشان از اجل علمای شمار می روند، ایشان ایران شناسند و شرق شناس و اسلام شناس و متخصصان طراز اول هنر و ادب فنیای شرق و به صدها هنر دیگر آراسته، و البته و صد

البته که از جهان سیاست و جزو و مدهای سیاسی روز نیز نه بیخبرند و نه برکنار. کارایشان مطلقاً از جهل و نادانی سرچشمه نمی گیرد، قصد اهانت به اسلام را هم ندارند، چنان که برای اسلام و مسلمانان جهان هم دل نمی سوزانند. ایشان فقط وقتی پای «ایران» میان می آید، و تمدن و فرهنگ ایران، هنر ایران، معماری ایران، و دانشمندان و هنرمندان ایرانی و امثال این گونه موضوعات مورد توجه قرار می گیرد، باصطلاح عامیانه ما فارسی زبانان خود را «به کوچک علی چپ می زنند» و زندانه همه آثار هنری و علمی و ادبی ایران را در طی چهارده قرن پیش در زیر عنوان «اسلامی» قرار می دهند و با تردستی از کنارش می گذرانند، تا اسمی از «ایران» نبرند، و چون به ایشان اعتراض می کنی که این کار صد در صد غیر علمی و غلط است، جوابهای بی سر و ته می دهند. ما تا بحال، یکی دو بار در «ایران نامه» و در پاسخ برخی از خوانندگان، درباره همین موضوع، نوشته ایم که در یکی از شماره های آینده مجله، نظر خود را بتفصیل درباره این گونه علما و هنرشناسان و ایران شناسان و اسلام شناسان اعلام خواهیم کرد و مراجع علمی جهان را از شیوه جنید «غارت متون» ایران آگاه خواهیم ساخت، و هنوز نیز بر سر حرف خود ایستاده ایم. ولی آنچه ما را واداشته است که پیش از چاپ آن مقاله، این موضوع مهم و حیاتی را در این شماره، ولو باختصار، مطرح کنیم، برگزاری نمایشگاه «گنجینه های [هنر] اسلام» (Trésors de l'Islam) است در موزه هنر و تاریخ ژنو، به مدیریت آقای Claude Lapaire. این نمایشگاه در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۸۵ در ژنو افتتاح گردیده و تا ۲۵ اکتبر ۱۹۸۵ برای بازدید علاقه مندان مفتوح است. نخست این حقیقت را باید بگویم که آقای کلود لاپر و همکارانشان یقیناً برای گردآوری آثار هنری این نمایشگاه وقت بسیار صرف کرده اند، ولی اعتراض ما به نامی است که ایشان برای این نمایشگاه برگزیده اند یعنی «گنجینه های [هنر] اسلام»، زیرا در این نمایشگاه که متجاوز از سیصد و پنجاه اثر هنری - بجز سکه ها - در معرض تماشای هنردوستان قرار داده شده است، در حدود دو سئ و اتر آن، کار هنرمندان ایرانی در قرنهای پیشین است که در محلوله فعلی ایران می زیسته اند، و متجاوز از یک صد اثر دیگر آن نیز کار هنر آفرینانی است که اگر مومن آنان امروز جزء خاک ایران نیست، ولی وطن آنان در روزگار خلق این آثار هنری سخت در تحت تاثیر فرهنگ و هنر ایران بوده است، و آنچه در این نمایشگاه باقی می ماند که غیر ایرانی است از شصت هفتاد اثر تجاوز نمی کند. ولی آقای کلود لاپر و همکارانشان به چنین نمایشگاهی که قریب هشتاد درصد آثار آن ایرانی است عنوان «اسلامی» داده اند تا احتمالاً بموازات کوششهای دیگری که در سالهای اخیر در زمینه «ایران زدایی» در خارج و داخل ایران صورت می گیرد خدمتی انجام داده باشند. بر ما خرده نگیرید که چرا تا این حد با بدبینی به این کار و کارهای مشابه آن می نگریم. ما مار گزیده ایم و از هر ریمان سفید و سیاهی می ترسیم، ما حق داریم که در این آشفته بازار ایران نگران فردای ایران و موجودیت و پیمان باشیم. برای اثبات آنچه در این باب عنوان کرده ایم اکنون فقط به معرفی یکی از این آثار هنری «اسلامی» و بسیار اسلامی این نمایشگاه می پردازیم تا تصدیق کنید که علمای فرهنگی چه کارها که نمی کنند!

هم اکنون شماره ۵۹ مورخ ۵ ژوئن ۱۹۸۵ مجله Tribune des Arts که در ژنو چاپ می شود در برابر من قرار دارد. صفحاتی از این نشریه همین نمایشگاه «گنجینه های [هنر] اسلام» را اختصاص یافته است. در صفحه اول این نشریه عکس یکی از آثار هنری عرضه شده در این نمایشگاه، یعنی یک برگ از شاهنامه فردوسی که دارای مینیاتور رنگین و زیبایی است با چهارده بیت از شاهنامه چشم می خورد. مینیاتور مربوط است به بزم خسرو پرویز پادشاه ساسانی در نوروز. خسرو پرویز، جام می در دست، بر تخت نشسته است و باربد و تنی چند دیگر از نوازندگان نیز در مجلس دیده می شوند. پیش از پرداختن به مطالب دیگر این صحنه، ایبانی را که در این صفحه شاهنامه نوشته شده است، عیناً - بی هرگونه تصحیحی - در اینجا نقل می کنیم:

زنشده بدان سرو برداشت رود همان ساخته خسروایی سرود  
یکی نغز دستان سزده بردخت کز آن خیره شد مردم شادبخت  
سرودی به آواز خوش برکشید که اکنون بخوانیش داد آفرید  
بماندند بیکر همه در شگفت همی هر کسی رای دیگر گرفت  
بدان نامداران بنفرمود شاه که جویبید سرتاسر این جشنگاه  
نراوان بچشمند و باز آمدند به نزدیک خسرو فریاد آمدند  
جهانبینه آگاهی اندر گرفت که از بخت شاه این نباشد شگفت  
که گردد گل و سرو رامشگرش که جویبید بساد سر و انفرش  
بساورد جامی دگر مگسار چو از خویش بسند آن شهریار  
زنشده دگرگونه آراست رود بسرتوره ناگه بانگ سرود  
که بیکار گردش همی خواندند چنین نام از آواز او رانند  
چو آن دانشی گفت و خسرو شنید به آواز او جام می در کشید  
بفرمود کاین را بجای آورد همه باغ بیکر بسای آورد  
بچشمند بسیار هر سوری باغ بسرفزند زیر درختان چو باغ

این بیتها مربوط است به حوادث سالهای آخر پادشاهی خسرو پرویز. بر اساس روایت شاهنامه، خسرو پرویز بهنگام نوروز بمدت دو هفته در باغی زمینی برپا ساخته که فردوسی از آن با لفظ «جشنگاه» یاد کرده است. باربد رامشگر معروف عهد ساسانی که تا آن زمان، بسبب حسادت رامشگری دیگر، نتوانسته بوده است به حضور پادشاه ساسانی بار یابد، اینک به یاری باغیان، پنهان از چشم دیگران، به جشنگاه راه یافته و بر شاخ درخت سروی نشسته و بی آن که کسی او را ببیند، در حال نواختن بریط و خواندن سرود خسروانی است. در شاهنامه می خوانیم که در این بزم شاهانه، پریچهره ای مگسار جام می بر کف شهریار می نهد، و چون پادشاه، آن را می نوشد، جامی دیگر از دست مگسار خوبخ طلب می کند و...

شما را به خدا قسم، کجای این برگ شاهنامه فردوسی به «اسلام» ارتباط پیدا می کند؟ آیا شاهنامه، یعنی تاریخ ملی ایران که سرگذشت قوم ایرانی است از آغاز تا سقوط شاهنشاهی ساسانیان به دست تازیان مسلمان - که به هیچ وجه با روایات اسلامی و اسرائیلیات تطبیق نمی کنند اثری «اسلامی» است؟ آیا چون پیامبر اسلام در زمان پادشاهی خسرو پرویز دیده به جهان گشوده است، خسرو پرویز «اسلامی» می شود؟ آیا دوران پادشاهی وی بخشی از تاریخ «اسلام» است؟ آیا «نوروز»، عیدی «اسلامی» است؟ آیا باربد و نوازندگان و رامشگران شاه ساسانی پیش از بخت پیامبر اسلام، «مسلمان» بوده اند؟ آیا مگسار خسرو پرویز و گرفتن جام می از مگسار پریچهره سستی اسلامی است؟ آیا می می که پادشاه ساسانی می نوشیده است «باده اسلامی» یا «شراب اسلامی» است؟ آیا نواختن بریط و دیگر سازها و خواندن سرود خسروانی کارهایی «اسلامی» است؟ آیا باربد، «اسلامی» سازی زده، و یا «ساز اسلامی» می - نوشته است؟ - بنده البته به این موضوع دیگر کاری ندارم که صورتگیری و نقاشی در اسلام مجازست یا نه؟

اکنون ملاحظه می فرمایید که عبارت «ودکای اسلامی» را که می گفتند مردی عامی در ماههای اول «انقلاب اسلامی» در ایران بر زبان آورده بوده است با نحوه نامگذاری برخی از ایران شناسان و اسلام شناسان اروپایی و آمریکایی کمترین تفاوتی ندارد. زیرا چنان که گفتیم، امروز برخی از این دانشمندان طراز یک خارجی، و با کمال تأسف گاهی برخی از هموطنان خودمان نیز، بر چیزهایی برچسب اسلامی می زنند که بمراتب شگفت انگیزتر از «ودکای اسلامی» است، و اگر پیامبر اسلام و خلفای راشدین در قید حیات بودند، چنین کسانی را گردن می زدند تا دیگر کسی جرأت نکند در «دیار کفر» به نام اسلام «دکان» باز کند. ....

## مصدق و نهضت ملی ایران

### در کشاکش چپ و راست

بقیه از صفحه ۹

مما نعت می کردند و با عث بروز قحطی در بعضی نقاط می شدند، ما موران شوروی تعداد زیادی افراد قفقازی ترک زبان را وارد آذربایجان کرده بودند که زاهالی محل تمیز داده نمی شدند و آنها را به تبلیغات و اخلاگری های کمونیستی مشغول می داشتند. شوروی با اینگونه عملیات جنبش های تجزیه طلبی را اگر خود به وجود نمی آورد دست کم جدا " تقویت می کرد و بطور خلاصه در مدت زمانی که گفته شده، عملاً رژیم کهنه تزاری را در شمال ایران با انعکاساتی در سایر مناطق کشور برقرار نمود و در همه فعالیت های خود بر فرمانبرداری حیزب توده تکیه می کرد.

طی مذاکرات اولین کنگره حزب توده (۱۳۲۳) یک اختلاف مهم بین شرکت کنندگان ظاهر شد که دو سال بعد منجر به دودستگی جدی و انشعاب گردید. اختلاف اصولاً بر سر ماهیت واقعی حزب و چگونگی تعهدات و سیاست ناشی از آن بود. بعضی بخصوص خلیل ملکی عقیده داشتند که حزب با تبعیت از صفت کمونیستی خود (هر چند این صفت رسماً اعلام نشده بود) نمی بایست در انتخابات شرکت می کرد چون روش انتخابات مطابق با اصول دموکراسی که

رعایت آن از حزب انتظار می رفت نبود. همچنین ایمن مطلب مطرح می شد که اکنون که با این جنگ نزدیک است باید به آئینده اندیشید و تصمیم گرفت که آیا پس از آن نیز حزب باید با متفقین که انگلستان امپریالیست یکی از آنها بود همکاری کند یا نه. در جریان کنگره این اختلاف و مباحثات بجای نشی ترسید و بی صورت خمیرمایه ای برای تحولات آئینده باقی ماند. کنگره هر چند در این مسائل اساسی تصمیمی نگرفت ولی اساساً سه و برنا مه عملی حزب را تصویب کرد. سپس رهبران حزب به تنظیم امور سازمانی پرداختند و ارکان حزب یعنی کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل و دفتر سیاسی را برقرار کردند آنگاه نمایندگان حزب در مجلس مطالب مختلفی تحت عنوان لزوم قانون گذاری طرح کردند که مهمترین آنها تدوین قوانین کار و انتخابات و تاء سپس شوراهای محلی و فروش املاک دولتی بود.

در مجلس شورا حزب توده با هشت نماینده هنگام بحث در باره مسائل مهم که فشار شوروی در آن دخالت داشت در برابر جبهه مخالف یا جناح راست تنهائی بود. اما در بعضی موارد مانند مورد طرح اعتبارنامه ها با عسدهای نمایندگان که به حزب تعلق نداشتند همکاری می کرد. از جمله هنگامی که اعتبارنامه طبا طباشی مطرح شد به گروهی که او را آلت ارتجاع و خواهان برگشت به وضع قبل از جنگ می دانستند پیوست. بدیهی است که سده در صف آرائی وکلای مجلس نمایندگان حزب توده جز اقلیتی بودند که برخلاف اکثریت با دولت ها می یکی به دنبال دیگری بر سر کار می آمدند و تعلق به جناح راست داشتند ضدیت می کردند. اما فرق آن ها با مخالفان دیگر در ایمن

بود که بطوری که گفته شد هر جای پای منافع شوروی به میان می آمد با کمال وضوح وجدیت از آن منافع دفاع می کردند. اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقین در مسعود انگلستان و آمریکا موجب بروز اختلافی بعد از جنگ نگردید زیرا آن دودولت بطوری که وعده داده بودند نیروهای خود را بعد از پایان جنگ از ایران خارج کردند اما دولت شوروی برعکس نه تنها نیروهای خود را بر آن داشت که به مدخلات نا روای خود در مناطق اشغالی ادا مدهند بلکه آنها را صراحتاً " وسیله ای برای تثبیت و بقای نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در ایران قرار داد. به این ترتیب بعد از پایان جنگ اختلاف مهمی در سه موضوع بین دولت ایران و شوروی بوجود آمد که اینک به شرح آن می پردازیم. این سه موضوع عبارتند از: مسئله امتیاز نفت شمال - عدم تخلیه ایران از نیروهای شوروی و پشتیبانی نسبی از جنبش تجزیه طلبی آذربایجان و کردستان.

۱ - نقل از کتاب The Communist Movement in Iran: Zabih صفحه ۴۱  
۲ - دکتر کشاورز: من متهم می کنم ص ۱۸ تقریباً همه اعضای گروه ۵۳ نفر از طبقه: انتلکتوئل بودند شماره افراد صنعتگر و کارگر و روستا ۹ نفر تاجا وزنی کرد.  
۳ - از رشیواسا ددولتی انگلیس شماره FO371/1938 - 21870  
۴ - اوانسیان به نقل از کتاب ذبیح صفحه ۹۲  
۵ - The United States and Iran: a documentary history, 1980 صفحه ۲۰۰  
(در شماره آئینده: شوروی و نفت شمال)

# وای بر اسلام راستین!

بقیه از صفحه ۱۰

رویه پرفته جریان های فکری تازه ای در سال ۶۴، در بطن جامعه ایرانی شکل می گیرد که وجه مشخصه کامل آن اعتدال و میانه روی است، به همین دلیل آقای رفسنجانی تا چارمی شود عقاید قبیلای ویدوی اسلامی را در مورد صیغه وروابط زن و مرد را پس بگیرد. به همین دلیل بخشی از ایدئولوگها به حکومت نصیحت می کنند که دنیا ل مدینه فاضله نرود، به همین دلیل اعمال تند و چپ با ند موسوی خوئینی ها - برخلاف روزهای نخستین انقلاب، چندان شوری بر نمی انگیزد - اگرچه مذهب یون تندرو و چپ و رادیکال هنوز هم ادا مهیات خود را در تحت فشار گذاشتن مردم به وسیله گشت های متعدد، مصادره اموال، تکرار شعارهای کلیشه ای و سرانجام ادا مه جنگ میداند اما با زنگشت ابرانی ها به تجدید و معارف نویسن، بسیار سریع است.

در پایان تا بدینی مناسبت نباشد که توضیح دهیم انتخاب و اعلام رسمی منتظری بعنوان رهبر آینده جمهوری اسلامی در تشدید اختلافات بیمن جناح های آخوندی نقش کارسمازی داشته است، خبرانتخاب وی ابتدا در کیهان منتشر شد و سه روز بعد در روزنامه های دیگر - گروهی معتقدند که این تاخیر بخاطر تست و آزمایش خیر در جامعه بوده است که اگر هم چنین کرده باشند ما به تسمخر مردم گشته اند اما با رعمده این تاخیر احتمالاً بر مبنای مخالفت ها هم هست. کسب اطلاع داریم که بعد از انتشار خبر جانشینی منتظری در گوشه و کنار، بین آخوندهای موافق و مخالف درگیریهایی شدید لفظی و حتی جسمی پدید آمده است و باید منتظر بود که با استفا ده اضع رژیم، این درگیریها گسترده تر شود.

در زمینه مذهب، و مذهب گراشی، اکنون اکثریت مردم ایران به اسلام از نوع خمینی بدین شده و مسلماً کسانی ساد ه نگار نیز به این نتیجه رسیده اند که اسلام خمینی، اسلام سنتی آنها نیست و از ما جراحی بی - مثلث خمینی - رفسنجانی - خامنه ای بستوه آمده اند و در این زمینه آنچنان نفرتی در مردم پدید آمده که شما براحتی در مجامع عمومی، افکار مذهبی، توهین به مقدسات مذهبی و غیره را به چشم بینید و در این حال و هوای خاص دینی با فشاری مجاهدین برای ایجاد جمهوری اسلامی دموکراتیک ته مانده آبروی آنها را برده است. و مردم می گویند، اینک اسلام سنتی بود و آیت الله ۸۵ ساله این طور از کا ردر آمد وای به حال آیت الله رجوی!

در حقیقت اسلام که روزی مایه حفظ و بقای مجاهدین بود، برا شر عملکرد مفتضحانه خمینی - از یک طرف و اعمال نا هنجار خود آنها از طرف دیگر حالا مایه انزوا و نفرت مردم از مجاهدین در مورد مجاهدین ذکر این نکته جالب است که ازدواج های مکرر رجوی، آنچنان نفرتی در جامعه ایران مخصوصاً بین جوان ها علیه وی برانگیخته که خبر دقیق دارم که وقتی خبر ازدواج دوم وی با آن فضاحت چاپ شد، محدود همواران مجاهدین در دانه شگاه ها - مدت یک هفته غیبت کردند تا از رویا روشی با دوستان خود و متلک ها و ریشخندهای آنان در مان بمانند. انتشار عکس رجوی در کنار متلک حسین نیز ته مانده انقلابی گمراهی و چریک بازی های سازمان مجاهدین را برپا داده است.



## ح. مشکان

# بودجه فقر افرا

هزینه های جاری از هزینه های عمرانی تفکیک شد. درین ده ها نژده ساله آخر، ایران یک بودجه عمومی داشت و یک بودجه عمرانی. به برکت عواید نفت، ارقام بودجه بطور تصاعدی افزایش می یافت ولی هدف این بود که در آن زمان "از سهم درآمد نفت در هزینه های جاری کاسته شود. کارشناسان برنا مه ریزی توصیه میکردند که درآمد نفت، تا جایی که مقدور است صرف سرمایه گذاری در فعالیت های عمرانی شود و دولت، هزینه های جاری را از محل درآمد های غیر نفتی تأمین کند.

ایران برای اینکه بجای برسد راهی جز این نداشت. تنها بوسیله درآمد نفت بود که امکان داشت کشور پهنای وسیعی و چند میلیون نفوس در مسیر توسعه سریع قرار داد. معا یب و نقایصی که در سیستم اجرائی وجود داشت قابل انکار نیست ولی در مجموع، با تکمیل کادر فنی و تجهیز تسهیلات بودجه نویسی و برنا مه ریزی، بودجه کل کشور خط حرکت ایران را در جهت توسعه اقتصاد و عمرانی منعکس می ساخت.

در بودجه های دوران انقلاب هم البته یک خط حرکت وجود داشت و آن خط نشان می دهد که ایران در طول هفت سال اخیر، بطرف آشتنگی هر چه بیشتر، بطرف وابستگی، اسارت، فلاکت، نکبت، مصیبت حرکت کرده است. بودجه سال ۱۳۶۵ نیز تنها چیزی که دست می دهد همین است. حرکت سریع تر در جهت سقوط مهیب تر!

کتابچه بودجه جمهوری اسلامی را اگر در گوشه دور افتاده ای از دنیا دست بسک حساب رس معمولی بدهند و بیبرسنند از این چه مفهومی خواهد گفت! این بودجه است که برای یک کشور ورشکسته بسوزاند و برای ورشکست کردن کشور هفتصد و بیست و پنج میلیاردی برای یک کشور جهان سوم، در حکم سفره رنگینی است ولی افسوس که ایران، بر اثر خیانتی که در حق او کرده اند، همچنان ادا مه دارد. به گزارش سازمان عقوبین المللی، گاه تمام اعضای یک خانواده دستگیری شوند. عقوبین المللی می گوید در سال میلادی ۱۹۸۴ از ۶۶ فقره اعدام در جمهوری اسلامی مطلع شده است و تعداد اعدام ها تا پایان ماه اکتبر سال مسیحی جاری برابر با ۹۹۹ تن، حداقل به ۳۹۹ تن می رسد که این رقم نمایانگر همه اعدام های انجام شده نیست.

خبرگزاری فرانسه ۱۹ دسامبر: در پی بمباران های اخیر عراق و تصادم دو کشتی جمهوری اسلامی در آبهای خلیج فارس، مدت تاخیر برای بارگیری نفت از جزیره سیری که تا چند روز پیش حدود یک هفته بود، اکنون به بیش از ده روز افزایش یافته است.

جمعه ۲۹ آذر (۲۰ دسامبر): سید علی خامنه ای رئیس جمهوری شوروی آندره گرومیکو، رئیس جمهوری شوروی را به علت حمایت از عراق در جنگ خلیج فارس بشت مورد حمله قرار داد و وی را متهم کرد که در مورد اخلای جمهوری اسلامی مداخله می کند. خامنه ای در خطبه نماز جمعه به مقامات شوروی هشدار داد که شش ماهه سال قبیل را تکرار نکنند و اسلحه در اختیار عراق قرار ندهند. خامنه ای افزود: چنانچه شوروی چنین حمایتی به خرج دهد، همکاریهایی بین تهران و مسکو را در معرض خطر قرار خواهد داد.

لا یحه بودجه سال ۱۳۶۵ که اخیراً به مجلس اسلامی داده شد سندی است بسیار ویرانی مملکت و سیادی حکومت. بودجه، در کشورهایی که زیر سلطه حکومت های دیکتاتور قرار دارند نوعاً "آئینه حقیقت نمایش است. آئینه ای است که تصویر قلب شده بی را از اوضاع عمومی کشور منعکس می سازد. خیلی چیزها را بنیان می کند و خیلی چیزها را ریزش درشت ترا از با عواقب نشان می دهد. به ارقام بودجه در بین قبیل کشورها نمی توان اعتماد کرد. نه درآمد ها واقعی است و نه هزینه ها، ولی با همه این احوال، با همه حساب سازیه و دغلی ها، در مجموع میتوان از هر بودجه معمول و مخدونی لا اقل این را فهمید که مملکت در چه وضعیتی است. آیا ترومنند است؟ آیا فقراست؟ آیا وام گیرنده است؟ آیا وام دهنده است؟ آیا بطرف توسعه می رود؟ آیا می تواند به فردا بیندیشد و طرحی برای فردا بریزد یا فقط با دید فکر امروز خود بسازد؟

بعد از اشغال ایران در جریان جنگ دوم جهانی، تا چندین سال بودجه به صورت یک دوازدهم تهیه می شد. یعنی دولت قادر نبود صورت دخل و خرج یک ساله را تنظیم کند. ما می یکبار می با بستی دولت لایحه به مجلس میرسد و برای پرداخت های جاری، که عمده آن هم حقوق کارمندان بود، مجوز قانونی تحصیل کند. بعد از آنکه قدری گشایش در کارها پیدا شد و موجبات تدوین بودجه سالانه فراهم آمد، باز بودجه کل کشور چیزی فراتر از یک صورت حساب دولتی نبود. بودجه، یک ستون خرج داشت و یک ستون دخل که مشخص می کرد دولت چه مخارجی دارد و این مخارج را از کدام مجامع تأمین می کند. تنها بعد از ملی شدن نفت و انعقاد قراردادهای جدید نفتی بود که دولت ایران توانست بودجه برنا مه بی را مطرح نظر قرار دهد. بودجه بی که برای هزینه های هدفی هم منظور می داشت و بر اساس آن، کم کم

## خبرهای ایران

۲۴ آذر (۱۵ دسامبر) برائش تیراندازی افرا دبلیج سیاه پاسداران در آریا مهر تهران، سر نشینان بی گناه یک اتوموبیل کزن و یک بچه بودند، به قتل رسیدند.

۲۴ آذر ماه (۱۵ دسامبر) در کلیسای واقع در خیابان فرانسه تهران به هنگام برگزاری مراسم مذهبی آرامنه، انفجار ۲/۵ پوند مواد منفجره دو کشته و هفت زخمی بجا گذاشت.

۲۵ آذر (۱۶ دسامبر): بمبی که در داخل یک ظرف زیاده سازی شده بود، مقابل منزل رشیدیان نما یکنده آبا دان در مجلس شورای اسلامی، در خیابان آریا مهر تهران، مقابل کوچه بیستون منفجر شد. انفجار این بمب خسارات جانی بسیار نیاورد. نام رشیدیان در اسناد مربوط به فاجعه آترو سوزی سینما رکس آبا دان بعنوان یکی از عوامل اصلی این فاجعه به کرات آمده است.

لوموند، ۱۸ دسامبر: سازمان عقوبین المللی طی سندی که برای پارلمان اروپا ارسال داشت، اعلام کرد که تعداد زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی سربه هزاران تن میزنند و دستگیری مردم به علل سیاسی در ایران

خبرگزاری فرانسه ۲۱ دسامبر: عراق از شورای امنیت سازمان ملل متحد و زبرد و کوئتلار دبیر کل این سازمان خواستار شد مانع از تعرض جدید جمهوری اسلامی علیه خاک عراق شود. در این درخواست که به صورت یادداشت به سازمان ملل متحد ارسال شده، طارق عزیز وزیر خارجه عراق تا کید کرده است که عراق بر اساس حق دفاع مشروع "ناچار" است اقدامات لازم را معمول دارد و "از تمام وسائلی که در اختیار دارد" برای "پایان بخشیدن به تمرکز نیروها در جبهه ها" و سرکوب هر نوع حمله جدید جمهوری اسلامی استفاده کند.

هفته گذشته موج اعتراض و ناخشنودی علیه جلب دستگیری جوانان بصرای اعزام به جبهه ها، در نقاط مختلف کشور همچنان ادا مه داشت. گزارش های موثق حاکی ست که بسیاری از روستا های کشور تقریباً "خالصی از افراد جوان شده است. عمال رژیم در روستا ها تا جایی که بتوانند جوان ها را دستگیر کرده و به میدان جنگ اعزام می کنند.

به همین علت، روند مهاجرت روستایان به شهرها افزایش یافته است، روستایان از این همه ظلم و فاجعه بشدت خشمگین و عصیان مند.

# ایران هرگز نخواهد مرد

نشانی:   
 QYAM IRAN  
 C/O C.B.  
 17, bd RASPAIL  
 75007 PARIS  
 FRANCE